



اسوه‌های بشریت

(۸)

امام رضا

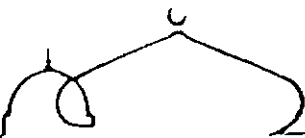
علیه السلام

ژوئیه‌شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

امام رضا (علیه السلام) بنا به قول اکثریت مورّخین در سال ۱۴۸ هـ و به قول اقلیتی از آنها در سال ۱۵۳ هـ (۱۱ ذیحجه یا ذیقعدة یا ربیع الاول) چشم به جهان گشوده و در سال ۲۰۳ هـ از دنیا رحلت فرموده است، مادر آن حضرت خیزران نامیده می‌شد و بعضی گفته‌اند کنیزی از اهالی نوبه بود که اروی نام داشته و لقبش شقراء بود. و برخی گفته‌اند اسم او نجمه بوده و کنیه اش امّ البنین و برخی نیز گفته‌اند اسم او تکتم بود^۱ نقش انگشتر آن حضرت: **مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ** بوده است.^۲

۱- سیره الأئمة الاثني عشر، هاشم معروف حسنی، ج ۲ ص ۳۴۲.

۲- بحارالانوار ج ۴۹ ص ۲ از کافی.



امام رضا (علیه السلام) تا سال ۲۰۱ هـ در مدینه بوده و در رمضان همین سال وارد مرو شده و همانگونه که گذشت در ۲۹ صفر سال ۲۰۳ هـ به شهادت رسیده است.

حوادث سیاسی مربوط به امام بیشتر در دورانی رخ داده که ولایتعهدی آن حضرت مطرح گردیده است و پیش از آن، موارد بسیار کمی در رابطه با برخوردهای سیاسی ایشان نقل شده که یکی پیرامون حمله جلودی یکی از فرماندهان هارون الرشید برای سرکوبی قیام محمد بن جعفر به مدینه بوده است.^۳

ابوالفرج از نوفلی خبری در رابطه با وساطت امام رضا (ع) در جریان قیام محمد بن جعفر نقل کرده که صحت و کیفیت نقل او محل تردید است.^۴

طبری از رافعی نقل کرده: مشهور است که علی بن موسی الرضا (ع) در سفری، به قزوین تشریف آورده و در خانه داود بن سلیمان غازی مخفی شده است، چنانکه اسحاق بن محمد و علی بن مهرویه در نوشته ای از طریق همین داود از امام نقل کرده اند که فرزندی از آن حضرت که دو سال یا کمتر داشته در قزوین مدفون شده است.^۵ احتمالاً این مسافرت در سال ۱۹۳ هـ مقارن مرگ رشید صورت گرفته است.^۶

اصفهان آورده که جلودی مأمور آوردن آل ابی طالب از مدینه به خراسان شده بود که امام علی بن موسی الرضا (ع) نیز در میان آنها بوده است و پس از آوردن آن حضرت به خراسان بود که مسئله بیعت صورت گرفته است.^۷ ظاهراً این روایت با روایات دیگر خلط شده است زیرا اگر چه جلودی به مدینه آمده اما زمان حمله او به مدینه قبل از آمدن امام (ع) به خراسان بوده است.

در این جا ابتدا بحث را از اختلافی که پس از رحلت امام کاظم (ع) بوجود آمد شروع کرده و آنگاه به مسائل مهم بعدی که در زندگی امام پیش آمد می پردازیم. وجود ادله روایی گسترده و همچنین مقبولیت امام رضا (ع) در میان شیعیان و نیز برتری علمی و اخلاقی حضرت، امامت ایشان را بخوبی ثابت می کند، اگر چه موقعیت در

.....

۳- عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۵۹.

۴- مقاتل الطالبیین ص ۳۶۰.

۵- التدوین، ذیل نام علی بن موسی الرضا (ع) و ر.ک. ضیافة الاخوان ص ۲۷۲.

۶- حیاة الامام الرضا ص ۲۲۵.

۷- مقاتل الطالبیین ص ۳۷۵.

واخر حیات موسی بن جعفر(ع) بسیار پیچیده و سخت بوده است ولی اکثریت اصحاب امام کاظم(ع) تعیین جانشینی امام رضا(ع) را از طرف آن حضرت تأیید کرده‌اند. شیخ مفید نام دوازده تن از این صحابه را که روایاتی در رابطه با تعیین امام رضا(ع) به جانشینی پدر بزرگوارش نقل کرده‌اند، ذکر می‌کند که مهمترین آنها: داود بن کثیر الرقی، محمد بن اسحاق بن عمار، علی بن یقظین و محمد بن سنان می‌باشند.^۸ شیخ پس از آن، روایات مذکور را بتفصیل آورده است.

یزبلی نیز آنها را به ضمیمه روایاتی دیگر ذکر کرده است که برخی از محدثین و مؤلفین، مجموع این روایات را یکجا گردآوری کرده‌اند.^۹

اختلافی که پس از شهادت امام صادق(علیه‌السلام) در رابطه با جانشینی آن حضرت بوجود آمد، باعث شد تا این بار پس از شهادت امام کاظم(ع)، اصحاب، پیرامون مسئله جانشینی دقت و احتیاط بیشتری بخرج داده و قبل از شهادت آن حضرت، درباره شناخت جانشین او اصرار بورزند.

نصر بن قابوس روایت می‌کند: به ابوابراهیم (موسی بن جعفر) عرض کردم: من از پدر شما در رابطه با جانشینش سؤال کردم شما را معرفی فرمود (فَأَخْبَرَنِي إِنَّكَ أَنْتَ هُوَ) و نیز بعرض او رساندم: وقتی حضرت صادق(ع) به شهادت رسید میان مردم اختلاف افتاد (ذَهَبَ آتَانَسُ يَمِينًا وَشِمَالًا) من و دوستانم شما را برگزیدیم، اینک ما را مطلع بفرما که پس از شما چه کسی جانشین شما خواهد بود؟ امام(ع)، فرزند خود علی را معرفی فرمود.^{۱۰}

با این حال باز به دلیل تقیه و نیز فرصت طلبی اشخاصی که اموالی از طرف امام کاظم(ع) از شیعیان گرفته بودند و همچنین وجود برخی از روایات نادرست که در آنها علایمی را برای منحرف ساختن اذهان از امام(ع)، درست کرده بودند، مشکلاتی بوجود آمد. این در حالی بود که امام کاظم(ع) در مدینه میان شیعیان و علویان — که تعداد زیادی از آنان شاهد و ناظر جریان بودند — امام رضا(ع) را به جانشینی خود منصوب

.....

۸ — الارشاد ص ۳۰۴.

۹ — عیون اخبار الرضا ج ۱ ص ۱۷ — ۲۷. مسند الامام الرضا ج ۱ ص ۱۸ — ۳۷ و ر. ک. روضة

الواعظین ج ۱ ص ۲۲۲.

۱۰ — کافی ج ۱ ص ۳۱۳. رجال کشی ص ۴۵۱.

فرمود. ۱۱

آنگونه که مرحوم طبرسی روایت کرده: اشکال اصلی را کسانی بوجود آوردند که در مدت آخرین حبس امام کاظم (ع) که با شهادت آن حضرت پایان یافت، اموالی پیش آنها جمع شده بود. عبارت طبرسی در این باره چنین است:

السَّبَبُ الظَّاهِرُ فِي ذَلِكَ ظَمْعُهُمْ فِيمَا كَانَ فِي أَيْدِيهِمْ مِنَ الْأَمْوَالِ الَّتِي هُمْ فِي مَدَّةِ حَبْسِ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى (ع) وَمَا كَانَ عِنْدَهُمْ مِنْ وَدَائِعِهِ فَحَمَلَتْهُمْ ذَلِكَ عَلَى انْكَارِ وِفَاتِهِ وَإِدْعَاءِ حَيَاتِهِ وَدَفْعِ خَلِيفَةِ بَعْدَهُ عَنِ الْإِمَامَةِ وَإِنْكَارِ النَّصِّ عَلَيْهِ ۱۲

سبب ظاهری این اشکال تراشی ها طمع در اموال و ودایعی بود که در زمان زندانی بودن امام کاظم (ع) پیش بعضی از اصحاب آن حضرت جمع شده بود، این موضوع آنان را به انکار وفات آن حضرت و ادعای زنده بودن او و انکار جانشینی برای وی و انکار نص در این رابطه، واداشت.

این گفته طبرسی اشاره به روایتی است که کشی آورده و در آن گفته شده است که سی هزار دینار نزد دو وکیل امام کاظم (ع) بنام حیان سراج و شخص دیگری بوده و زمانی که امام (ع) در زندان بود آنها با این پول خانه و غلات خریدند و وقتی خبر رحلت امام (ع) به آنها رسید وفات آن حضرت را انکار کرده و در میان شیعه شایع کردند که امام کاظم (ع) نمرده زیرا او قائم آل محمد است (أَدْعَاءُ فِي الشَّيْعَةِ أَنَّهُ لَا يَمُوتُ لِأَنَّهُ هُوَ الْقَائِمُ) و در پایان روایت تصریح شده است که برای شیعیان روشن شد این دو نفر بخاطر خوردن اموالی که پیش ایشان بوده، این شایعه را درست کرده اند. ۱۳

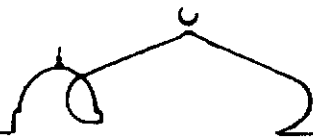
یکی دیگر از علل پیدایش این انحراف، چنانکه پیش از آن درباره بعضی از ائمه نیز پیش می آمد، مفهوم مهدویت بود که در میان شیعه از قوت زیادی برخوردار است، گرچه روایات اهل سنت نیز دست کمی از آن ندارد. البته همواره این انحراف معلول فرصت طلبی و سودجویی اشخاص فرصت طلب نبوده بلکه بعضاً به دلیل اعتقاد به مهدی آل محمد و ندانستن مورد اصلی و مصداق واقعی آن، دچار این کج روی می گردند، ناگفته نماند که وجود رگه هایی از غلو نیز در پیدایش این کج روی بی تأثیر نبود، به هر حال دلیل اندیشه مهدویت امام کاظم (ع) نیز پس از شهادت آن حضرت که او هنوز زنده است و

.....

۱۱ - عیون اخبار الرضا ج ۱ ص ۲۸.

۱۲ - أعلام الوری ص ۳۰۳.

۱۳ - رجال کشی، ط مشهد، ص ۴۶۰.



غیبت اختیار فرموده، از طرف عده‌ای ترویج می‌گردید. شیخ مفید در کتاب الفصول المختارة جناح بندی‌هایی را که پس از رحلت امام کاظم (ع) در میان شیعیان پدید آمد، تشریح کرده است. سعد بن عبدالله اشعری نیز شبیه همین مطالب را در المقالات والفرق آورده است طبعاً نقل تمامی مطالب آنها در این مختصر امکان‌پذیر نیست، اما اشاره کوتاهی بدان، خالی از فایده نخواهد بود.

پس از شهادت امام کاظم (ع) دو گرایش عمده بنا‌مهای قطعیه و واقفیه پدید آمد. قطعیه رحلت امام کاظم (علیه‌السلام) را تأیید کرده و امامت امام رضا (علیه‌السلام) را می‌پذیرفت^{۱۴} ولی واقفیه به بهانه باورنداشتن فوت امام کاظم (ع) بر اعتقاد به امامت آن حضرت باقی ماند. شهرستانی قطعیه را با اثنی عشریه که به امامت ائمه پس از امام رضا (ع) تا امام دوازدهم اعتقاد دارند، یکی دانسته است.

بهر حال اعتقاد به مهدویت امام کاظم (ع) سبب پیدایش انحرافی در شیعه گردیده و کسانی بدون امام سردرگم رها شدند^{۱۵} و نتیجه این انحراف این شد که شخصی از غلات به نام محمد بن بشیر از موقعیت استفاده کرده و فرقه‌ای به نام مظهروه بوجود آورد که به حلول و تناسخ عقیده داشته و محرمات را مباح می‌شمردند. این نام را که متخذ از کلاب مظهروه است (سگهایی که به وسیله آب باران خیس شده‌اند، لِأَنَّ الْكِلَابَ إِذَا أَصَابَهَا الْمَطَرُ فَهِيَ أَنْتُ مِنْ الْجَبِيفِ) علی بن اسماعیل یکی از متکلمین شیعی بدانان نهاد که بعدها بدان نام شهرت یافتند^{۱۶}. اشعری جزئیاتی از عقائد آنان را آورده و می‌افزاید: مَذَاهِبُهُمْ فِي التَّنْفِيضِ مَذَاهِبُ الْغُلَاةِ الْمُفْرِطَةِ (عقاید اینها در تفویض عین عقاید غلات است). این فرقه تا زمان تألیف کتاب اشعری باقی بوده‌اند.^{۱۷}

هم اشعری و هم مفید به پیدایش اعتقاد دیگری دایر بر این که «ائمه بعدی تنها امرای امام کاظم (ع) هستند چون او هنوز زنده و غایب است» اشاره کرده‌اند که بنیاد آن

.....

۱۴ - ر.ک. الفرق بین الفرق، بغدادی، تحقیق: محمد زاهد الکوثری، ص ۴۰. الملل والتحلل، شهرستانی، ج ۱، ص ۱۵۰. اصطلاح قطعیه، بعدها تا زمان امام زمان (عج) به اثنی عشریه اطلاق می‌شد.
۱۵ - امام رضا (ع) در روایتی سرنوشت آنها را این گونه بیان فرمود: يَعْشُونَ حَيَارَى وَيَمُوتُونَ زَنَادِقَةَ (در حیرت زندگی می‌کنند و بالأخره در حال کفر می‌میرند).

۱۶ - ر.ک. شهرستانی ج ۱ ص ۱۵۰ تعلیقات مقالات والفرق از مشکور، ص ۲۳۹.

۱۷ - المقالات والفرق ص ۹۳ و بنا به روایت کشی (ص ۴۶۰) تا زمان امام عسگری (ع) بوده‌اند.

نیز مهدویت بوده است.^{۱۸}

آنچه که در ادامه این مطلب، اشاره بدان ضروری بنظر می‌رسد آن است که این زمان زمانی بود که فرهنگ و معارف شیعی در شکل کامل و گسترده‌اش در میان شیعه روشن شده بود از این رو این قبیل انحرافات جزئی تأثیری در اصل تشیع نداشت. از زمان امام باقر(ع) به بعد توسط امام صادق(ع) و امام کاظم(ع) تعداد زیادی از شیعیان چنان پرورش یافتند که هر کدام اسطوانه‌ای در فقه و کلام شیعی به حساب می‌آمدند. از طرف دیگر اغلب منحرفین از افراد ضعیف‌النفسی بودند که جز در شرایط خاصی زمینه رشد نداشتند. افرادی چون هشام بن حکم، هشام بن سالم، یونس بن عبدالرحمن و علی بن اسماعیل از بزرگان شیعه بودند که عمدتاً مانع رسوخ انحرافات در مذهب شیعه شده و از آن پس فرهنگ حدیثی شیعه را با کمک اصول تألیف شده، حفظ کردند تا زمانی که مرحوم کلینی و صدوق به جمع‌آوری منظم آن اصول پرداختند.

مسئله ولایتعهدی

مهمترین مسئله تاریخی پیرامون امام رضا(ع) جریان ولایتعهدی آن حضرت است که ما می‌کوشیم در این مختصر گوشه‌هایی از آن را روشن کنیم. نکات اساسی مربوط به مسئله ولایتعهدی امام رضا(ع) چند مطلب است که مهمترین آنها یکی هدف مأمون از این جریان و دیگری موضع امام رضا (علیه السلام) در نفی این هدف می‌باشد.

این مسئله بطور مبسوط توسط استاد عزیز و گرانقدر ما علامه سید جعفر مرتضی در کتاب پر ارزش حیاة السیاسیة للإمام الرضا توضیح داده شده است. طبعاً ما در اینجا با رعایت اختصار خواهیم کوشید تا اساسی‌ترین نکات این مسئله را نشان دهیم. استاد در کتاب خود یازده نکته به عنوان انگیزه‌های اقدام مأمون ارائه داده و برای هر کدام شواهد و قرائن خاصی آورده است.^{۱۹} آن مقدار که ما در اینجا به ذکر آن خواهیم پرداخت مطالبی است که می‌توان از کلمات خود مأمون و یا امام رضا(ع) در این رابطه استفاده کرد و مطالعه مبسوط و گسترده آن را که استاد در کتاب خود به بهترین شکل آورده است به عهده خوانندگان عزیز می‌گذاریم.

۱۸ - الفصول المختارة ص ۲۵۴. المقالات والفرق ص ۹۰.

۱۹ - حیاة السیاسیة للإمام الرضا، ط بیروت، ص ۲۱۲ - ۲۴۲.

هدف مأمون

آنچه مهم است آن است که مسئله در ظاهر امر به شکل موجهی مطرح گردید و مأمون با ظرافت خاصی که بکار گرفته بود چنین وانمود کرد که علاقه وافری به امام رضا (ع) دارد و در واقع به انگیزه اعتقادش به حقانیت علویین در مسئله خلافت، دست به این کار زده است. ظاهرسازی مأمون بقدری ماهرانه انجام گرفته بود که حتی آنگونه که اربلی به سید بن طاووس نسبت داده و خود نیز تمایل آشکاری بدان نشان داده در امر قتل امام، مأمون را کاملاً میری دانسته و او را متمایل به امام معرفی کرده است.^{۲۰} طبعاً واگذاری خلافت به یک علوی آن هم در شرایطی که عموماً خلفای عباسی، علویان را به شدیدترین وجهی سرکوب می‌کردند می‌تواند انسان را در مورد مأمون به اشتباه بیاندازد و ظاهراً این دو بزرگوار نیز در دام چنین اشتباهی گرفتار شده‌اند.

با نگاهی به کلمات مأمون و نیز خود امام (ع) و حتی برخی از اصحاب و شیعیان آن حضرت، می‌توان حقیقت ماجرا را بخوبی دریافت. آنچه که باید مورد توجه قرار گیرد آن است که مأمون شخصیتی بود که از نبوغ سیاسی در سطح بالایی برخوردار بود و با تمامی مشکلاتی که از آغاز خلافتش بر سر راهش قرار گرفته بود توانسته بود مرحله به مرحله مبارزه کرده و پایگاه خود را نیرومند و حاکمیت خود را مستحکم تر سازد. نکته دیگری که ورای ظاهرسازی مأمون باید مورد توجه قرار گیرد آن است که در میان گرایش‌های مهم مذهبی موجود در عصر مأمون غیر از شیعیان امامی و زیدی، می‌توان از اهل حدیث و معتزله نیز نام برد.

اهل حدیث اساساً به عنوان یک فرقه عثمانی موضع مخالفی با امیرالمؤمنین (ع) داشتند ولی در میان معتزله برخلاف قدامایشان در بصره که عثمانی بودند، در بغداد گرایش مثبتی نسبت به امیرالمؤمنین (علیه السلام) پیدا شد. این مسئله باعث گردید تا اتهام تشیع از طرف اهل حدیث نسبت به کسانی که نظر مثبتی به علی (ع) از خود نشان می‌دادند شروع شود. بدین ترتیب بود که معتزلیان متهم به تشیع گردیدند که از نظر اهل حدیث تشیع صرفاً جز نظر مساعد به امیرالمؤمنین (ع) چیز دیگری نبود گرچه بعدها در فرهنگ علمای رجال تغییراتی در این مفهوم بوجود آمد که اینجا محل بحث آن نیست.^{۲۱}

۲۰ - کشف الغمّه ج ۲ ص ۲۸۲ - ۲۸۳.

۲۱ - ر.ک. تاریخ تشیع در ایران، ص ۱۵ به بعد.

در آن زمان بازار تهمت تشیع چنان گرم شد که شخص مأمون نیز در میان این دسته‌ها در کنار معتزله از این تهمت جان سالم بدر نبرد، البته در حدی بسیار فزونی‌تر و بالاتر، زیرا او علی (ع) را مقدم بر تمام خلفاء می‌دانست. این امر باعث شد تا مأمون در تاریخ به عنوان یک فرد شیعی تمام عیار مطرح شود.^{۲۲} آنچه باید گفته شود این است که پذیرش چنین مسئله‌ای درباره مأمون به عنوان یک فرد معتزلی و دارای چنین اعتقادی نسبت به امیرالمؤمنین (ع) منافاتی با رویت سیاسی او در رابطه با امام رضا (ع) و استفاده از آن حضرت در بازیه‌های سیاسیش ندارد، گرچه می‌توان احتمال داد که حتی آن عقاید او نیز چیزی جز یک نمایش سیاسی نبوده ولی اثبات چنین چیزی به تأمل و تتبع زیادی نیاز دارد.

اما در اینجا اصل مسئله یعنی پی‌جویی هدف مأمون از این اقدام باید مورد بحث قرار گیرد.

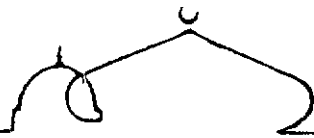
مأمون در برابر اعتراضی که در رابطه با ولایتعهدی امام رضا (ع) به او شد، مطالبی را بیان کرد که خطوط اصلی سیاست او پیرامون ولایتعهدی امام را روشن می‌سازد:

فَقَالَ الْمَأْمُونُ قَدْ كَانَ هَذَا الرَّجُلُ مُشْتَرَاً عَنَّا يَدْعُو إِلَى نَفْسِهِ فَأَرَدْنَا أَنْ نَجْعَلَهُ وَلِيًّا
عَهْدِنَا لِيَكُونَ دُعَاؤُهُ لَنَا وَلِيُعْتَرِفَ بِالْمُلْكِ وَالْخِلَافَةِ لَنَا وَلِيُعْتَمِدَ فِيهِ الْمَفْتُونُونَ بِهِ أَنَّهُ لَيْسَ مِمَّا
ادَّعَى فِي قَلِيلٍ وَلَا كَثِيرٍ وَأَنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَنَا مِنْ دُونِهِ وَقَدْ خَشِينَا أَنْ تَرَكْنَا عَلَى تِلْكَ الْحَالَةِ أَنْ
يَنْفَتِقَ عَلَيْنَا مِنْهُ مَا لَأَنْسُدَهُ وَتَأْتِي عَلَيْنَا مِنْهُ مَا لَا نَطْبِقُهُ وَالْآنَ فَإِذْ قَدْ فَعَلْنَا بِهِ مَا فَعَلْنَا
وَأَخْطَأْنَا فِي أَمْرِهِ بِمَا أَخْطَأْنَا وَأَشْرَفْنَا مِنَ الْهَلَاكِ بِالتَّنْوِينِ بِهِ عَلَيَّ مَا أَشْرَفْنَا فَلَيْسَ يَجُوزُ التَّهَاؤُنُ
فِي أَمْرِهِ وَلَكِنَّا نَخَافُ أَنْ نَضَعَ مِنْهُ قَلِيلًا قَلِيلًا حَتَّى نُصَوِّرَهُ عِنْدَ الرُّعَا يَا بِصُورَةٍ مَنْ لَا يَسْتَحِقُّ لِهَذَا
الْأَمْرِ تَمَّ نُدْبَرُ فِيهِ بِمَا يَخْسِمُ عَنَّا مَوَادَّ بَلَائِهِ.^{۲۳}

مأمون گفت: این مرد کارهای خود را از ما پنهان کرده و مردم را به امامت خود می‌خواند ما او را بدین جهت ولیعهد قرار دادیم که مردم را به خدمت ما خوانده و به ملک و خلافت ما اعتراف نماید و در ضمن، فریفتگانش بدانند که او آنچنانکه ادعا می‌کند نیست و این امر (خلافت) شایسته ما است نه او، و همچنین ترسیدیم اگر او را به حال خود بگذاریم در کار ما شکافی بوجود آورد که نتوانیم آن را پر کنیم و اقدامی بر علیه ما بکند که تاب مقاومتش را نداشته باشیم. اکنون که در رابطه با وی این رویت

۲۲ - مروج الذهب ج ۳ ص ۴۱۷ - ۴۵۴. ابن اثیر ج ۶ ص ۴۰۸.

۲۳ - عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۶۷ - ۱۶۸.



را پیش گرفته و در کار او مرتکب خطا شده و خود را با بزرگ کردن او در لبه پرتگاه قرار داده ایم، نباید در کار وی سهل انگاری کنیم، بدین جهت باید کم کم از شخصیت و عظمت او بکاهیم تا او را پیش مردم بصورتی درآوریم که از نظر آنها شایستگی خلافت را نداشته باشد، سپس درباره او چنان چاره اندیشی کنیم که از خطرات او که ممکن بود متوجه ما شود جلوگیری کرده باشیم.

مأمون در آغاز سخنش هدف خود از این اقدام را خاطر نشان کرده است، بدین معنی که اگر امام رضا (ع) ولایتعهدی او را بپذیرد لزوماً مشروعیت خلافت بنی العباس را پذیرفته است و این که علویان خلافت عباسیان را به رسمیت بشناسند، خود امتیاز بزرگی برای آنها به حساب می آید. بدین ترتیب اختلاف و دشمنی دیرینه ای که میان این دو خاندان وجود داشت خود به خود و به نفع عباسیان از بین می رفت.

نکته دیگر این که با آوردن امام رضا (ع) در تشکیلات خلافت، فعالیت های آن حضرت کنترل و محدود شده و او دیگر نمی تواند خود را امام معرفی نماید زیرا در این صورت مردم را نه تنها به پذیرش ولایتعهدی خود بلکه حتی برای خلیفه ای که جانشینی او را پذیرفته بود می بایست دعوت نماید و بدین ترتیب جنبه استقلال عنوان امامت آل علی برای همیشه از بین می رفت.

نکته سوم این که مقام و منزلت امام رضا (ع) با پذیرفتن ولایتعهدی مأمون کاستی یافته و از چشم طرفدارانش خواهد افتاد و دیگر کسی او را به عنوان یک چهره منزه و مقدس نخواهد شناخت و معلوم خواهد شد که او از آنچه ادعا می کند نه کم و نه زیاد هیچ ندارد.

ابوصلت هروی نیز در تعلیل واگذاری ولایتعهدی به امام رضا (ع) می گوید:

جَعَلَ لَهُ وَلايَةَ الْعَهْدِ لِيُرَى الْتَأْسَ أَنَّهُ رَاغِبٌ فِي الدُّنْيَا فَيَسْقُطَ مَحَلُّهُ مِنْ نَفْسِهِمْ^{۲۴}

ولایتعهدی را به امام واگذاشت تا به مردم نشان دهد که او چشم در دنیا دارد و بدین ترتیب موقعیت معنوی خود را پیش آنها از دست بدهد.

واقعیت این است که مردم همواره احترام خاصی به علویان بویژه امامان شیعه قائل بودند و این خود باعث شده بود به آنان اعتقاد و اعتماد بیش از حدی معمول داشته باشند. هاله ای از تقدس که امامان را فرا گرفته بود، همه را در برابر آنان به خضوع واداشته و یک نوع تسلیم درونی برای مردم نسبت بدانان بوجود آورده بود. مأمون می کوشید تا به

.....

شکلی این قداست را به هم ریخته و حداقل آنها را چون سایر مردم که وقتی به حکومت رسیدند مرتکب ظلم و فساد می‌شوند، نشان دهد. این مسئله را قفطی در کتاب خود به شکل روشنی نشان داده است.^{۲۵} از آنجایی که خود خلافت و سیاست از نظر مردم نوعی آلودگی تلقی می‌شد، وارد ساختن یک انسان مهذب در آن، خود بخود باعث کاهش اثر وجودی او می‌گردید. این مسئله که زهد با خلافت نمی‌سازد آن هم خلافتی که عباسیان بنیان‌گذار آن بودند، موقعیت و منزلت امام را تنزل می‌داد از این رو به عنوان اعتراض، به امام گفته می‌شد:

شما با آن همه اظهار زهد در دنیا چرا ولایتعهدی مأمون را پذیرفتید؟ و امام می‌فرمود: **قَدْ عَلِمَ اللَّهُ كِرَاهَتِي**^{۲۶} (خدا می‌داند که من از این امر چقدر کراهت داشتم).

ورای اهدافی که ذکرش رفت از نکات دیگری نیز می‌توان یاد کرد و آن این که مأمون با این روش، بهتر می‌توانست امام رضا(ع) را کنترل نماید بدین ترتیب برای وی — که در چنگال خود داشت — مراقبان و محافظان زیادی گذاشته بود تا اخبار امام رضا(ع) را به وی برسانند.^{۲۷} این مسئله باعث جدایی امام از شیعیان واقعی خود نیز گردیده بود. و استفاده از طرفداران علویان با آوردن امام رضا(ع) در تشکیلات خلافت پس از آنکه عباسیان به خاطر جنگ مأمون با برادرش امین، از دور او پراکنده شده بودند، امری بس مهم در رابطه با تهدید و در نتیجه جلب آنها به سوی مأمون می‌توانست باشد.^{۲۸}

گرفتاری مأمون در مقابل قیامهای علویان خود از مسائلی بود که او باید به شکلی آن را حل می‌کرد لذا در نامه ای که بعدها به عبدالله بن موسی نوشت تا او را به جای برادر ولایتعهدی دهد، چنین آمده:

مَا ظَنَنْتُ أَنْ أَحْدًا مِنْ آلِ أَبِي طَالِبٍ يَخَافُنِي بَعْدَ مَا عَمِلْتُهُ بِالرِّضَا. ۲۹

فکر نمی‌کنم پس از اعطاء ولایتعهدی به امام رضا، کسی از آل ابی طالب از من بترسد.

۲۵ — تاریخ الحکماء ص ۲۲۱ — ۲۲۲ به نقل حیات الامام الرضا ص ۲۲۲.

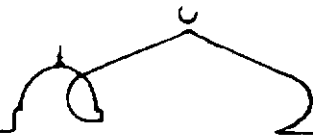
۲۶ — بحار الانوار ج ۴۹ ص ۱۳۰. علل الشرایع ص ۲۳۸. حیات الامام الرضا ص ۲۴۴.

۲۷ — عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۵۱ — ۱۵۲. حیات الامام الرضا ص ۲۱۳ — ۲۱۴.

۲۸ — الصلوة بین التشیع والتصوف، شبیبی، ص ۲۲۳ — ۲۲۴.

۲۹ — مقاتل الطالبیین ص ۶۲۸. افرادی از علویین که در پایان قرن دوم هجری شورش کردند عبارت

بودند از: محمد بن ابراهیم بن اسماعیل که ابوالسرایا فرماندهی سپاهش را برعهده داشت؛ ابراهیم بن موسی بن جعفر در یمن؛ سوم زید بن موسی بن جعفر در بصره. ر. ک. مسند الامام رضا ج ۱ ص ۵۰ — ۵۱.



البته او فریب نخورده و مأمون را متهم به قتل امام کرد. آوردن امام رضا (ع) به بهانه ولایتعهدی از نظر توده مردم می توانست او را از اتهام قتل حضرتش کاملاً تبرئه نماید، او بالاخره توانست با وانمود کردن علاقه و محبت خویش نسبت به امام رضا (ع) — که برای بخشی از مردم قابل قبول بود — او را به شهادت رسانده و کسی نیز ظاهراً متوجه خیانت او نگردد. ۳۰

عکس العمل امام (ع)

یک طرف مسئله مأمون بود که اهداف او را از آوردن امام به خراسان و سپردن ولایتعهدی به آن حضرت بیان کردیم. اکنون موقع آن است که عکس العمل امام (ع) را در برابر او نشان دهیم:

الف: آنچه به عنوان اولین عکس العمل در این رابطه از طرف امام نشان داده شد این بود که آن حضرت ابتدا از آمدن به خراسان، که نفس این عمل می توانست برای مأمون یک پیروزی ارزنده ای به حساب آید، سرباز زده و حاضر به پذیرش آن نشد، اما رجاء بن ابی الضحاک که مأمور این کار بود او را بدین مسافرت مجبور کرد. کلینی از یاسر خادم و ریان بن صلّت نقل کرده: وقتی کار امین پایان یافته و حکومت مأمون استقرار یافت نامه ای به امام (ع) نوشته و از او خواست تا به خراسان بیاید، امام هرگز به درخواست او جواب مساعد نمی داد، در حدیث آمده است:

قَلَّمَ بَرِّلِ الْمَأْمُونُ بِكَاتِبِهِ فِي ذَلِكَ حَتَّى عَلِمَ أَنَّ لَأَمْحِصَ لَهُ وَلَا يَكْفُ عُنْدَهُ ۳۱

مأمون از نوشتن نامه در این رابطه دست بردار نبود تا آنکه دید چاره ای جز مسافرت ندارد زیرا مأمون دست از او برنخواهد داشت.

صدوق از معول سجستانی آورده: زمانی که برای بردن امام رضا (ع) به خراسان پیکی به مدینه آمد، من در آنجا بودم. امام به منظور وداع از رسول خدا (ع) داخل حرم شد، او را دیدم که چندین بار از حرم بیرون آمده و دوباره به سوی مدفن پیغمبر (ص) بازمی گشت و با صدای بلند گریه می کرد، من به امام نزدیک شده و سلام کردم و علت این موضوع را از او جویا شدم در جواب من فرمود: من از جوار جدم بیرون رفته و در غربت از دنیا خواهم

۳۰ — رک. حیاة الامام الرضا ص ۲۴۱ به بعد.

۳۱ — کافی ج ۱ ص ۴۸۸. مستند الامام الرضا ج ۱ ص ۶۴.

اضافه بر این، وقتی که امام (ع) می‌خواست به خراسان برود هیچکدام از افراد خانواده‌اش را به همراه نبرد و این خود دلیل روشنی بود بر این که این مسافرت از نظر آن حضرت از کوچکترین ارزشی برخوردار نیست.

از حسن بن علی و شاء نقل شده که امام به من فرمود:

إِنِّي حَيْثُ أَرَادُوا الْخُرُوجَ بِي مِنَ الْمَدِينَةِ جَمَعْتُ عِيَالِي فَأَمَرْتُهُمْ أَنْ يَتَّكُوا عَلَيَّ حَتَّى أَسْمَعَ، ثُمَّ قَرَفْتُ فِيهِمْ إِنِّي عَشَرْتُ دِينَارِي ثُمَّ قُلْتُ: أَمَا إِنِّي لَا أَرْجِعُ إِلَى عِيَالِي أَبَدًا.^{۳۳}

موقعی که می‌خواستند مرا از مدینه بیرون ببرند، افراد خانواده‌ام را جمع کرده و دستور دادم برای من گریه کنند تا گریه آنها را بشنوم سپس در میان آنها دوازده هزار دینار تقسیم کرده و گفتم من دیگر به سوی شما باز نخواهم گشت.

چنین برخوردی بی‌تردید می‌توانست کسانی را که درک داشتند، بخصوص شیعیان را که در ارتباط مستقیم با امام بودند متوجه سازد که امام اجباراً این مسافرت را پذیرفته است بطوری که آن حضرت بعدها این مسئله را برای یاران نزدیک خود بیان فرموده است. از جمله از عبدالسلام هروی نقل شده:

وَأَلَّهِ مَا دَخَلَ الرَّضَا (عَلَيْهِ السَّلَام) فِي هَذَا الْأَمْرِ طَائِعًا^{۳۴}

قسم به خدا امام رضا (ع) به میل خود در این امر وارد نشد.

بالاخره امام (ع) را از مدینه بیرون آورده و از طریق بصره به فارس و از آنجا به خراسان آوردند.^{۳۵} ما اشاره‌ای به برخورد امام با مردم نیشابور خواهیم داشت که حضرت در آن جا از موقعیت استفاده کرده و توحید و ولایت را یکجا شرط رهایی از آتش دوزخ معرفی کرده است و بالاخره آن حضرت به مرکز خلافت مأمون در خراسان وارد شد.

در آنجا بود که مأمون درخواست خود را مبنی بر سپردن خلافت به امام رضا (ع) مطرح کرد و پس از اصرار فراوان مأمون و استکفاف امام از پذیرفتن آن، بالاخره بطور اجبار

۳۲ - عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۲۱۸.

۳۳ - عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۲۱۹. اثبات الوصیه ص ۲۰۳. مسند الامام الرضا ج ۱ جزء ۲

ص ۱۶۹.

۳۴ - عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۴۰.

۳۵ - مخصوصاً امام را از طریق کوفه و قم نبردند. گرچه ممکن است امام ضمن سفری که قبل از آن احتمالاً به قزوین داشته به قم نیز آمده باشند.



ولایتعهدی به آن حضرت تحمیل شد. همانگونه که استاد مرتضی مفصلاً بحث کرده، عرضه خلافت به آن حضرت جدی نبود بطوری که تهدید قتل امام از طرف مأمون در صورت نپذیرفتن ولایتعهدی می‌تواند دلیل قانع کننده‌ای بر این ادعا باشد^{۳۶}. زیرا تهدید به قتل با ارادتی که مأمون از وجهه نظر اعتقادی نسبت به امام از خود نشان می‌داد، قابل جمع نیست. اگر او واقعاً به آن حضرت اعتقاد داشت صحیح نبود که او را از خواندن نماز عید بازگرداند.

بهر حال اصرار مأمون در رابطه با پذیرش ولایتعهدی از طرف امام رضا توأم با تهدید قتل آن حضرت در صورت مخالفت، او را در وضعیتی قرار داد که از پذیرفتن آن ناچار بود^{۳۷}. ولی در عین حال امام نهایت کوشش خود را بکار گرفت تا مأمون به اهداف مورد نظر خویش از این خیمه شب بازی نرسد. این کوششها تنها پس از دو ماه جز و بخشی که بین امام و مأمون جریان داشت جامه عمل به خود پوشید^{۳۸}. این در حالی بود که امام به قول قندوزی «بِالْكُفْرِ حَزِينٌ» بود^{۳۹}.

آنچه بیش از همه اهمیت داشت این بود که امام این اقدام مأمون را بصورت حرکتی تلقی کرد که می‌توانست حقانیت امامت ائمه اطهار(ع) را تایید کند زیرا تا آن وقت از میان خلفاء کسی چنین حقی را برای علویان نپذیرفته بود. این اقدام به خوبی می‌توانست بطلان اقدامات خلفای پیشین را در خلاف این جهت، اعم از اموی و عباسی نشان دهد. و لذا امام فرمود:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي حَفِظَ مِنَّا مَا صَبَّحَ النَّاسُ وَرَفَعَ مِنَّا مَا وَضَعُوهُ حَتَّى لَقَدْ لَعِنَّا عَلَىٰ مَنَابِرِ الْكُفْرِ ثَمَانِينَ عَامًا وَكَيْتَمَتْ فَضَائِلُنَا وَبُذِلَتْ الْأَمْوَالُ فِي الْكَيْدِ عَلَيْنَا وَاللَّهُ يَأْتِي لَنَا إِلَّا أَنْ يُغْلِي ذِكْرَنَا وَبَيِّنَ فَضْلَنَا. ۴۰

۳۶ — حیات الامام الرضا ص ۲۸۵ — ۲۹۸. در رابطه با اجبار امام به پذیرش ولایتعهدی ر. ک. علل الشرایع ج ۱ ص ۲۲۶ — ۲۳۸.
عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۳۹. امالی صدوق ص ۴۳. بحار الانوار ج ۴۹ ص ۱۲۹. مجموعه الآثار ص ۲۱۶.

۳۷ — ر. ک. مقاتل الطالبیین ص ۳۷۵.

۳۸ — عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۴۸.

۳۹ — منابع الموقه ص ۲۸۴.

۴۰ — عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۶۲.

سپاس خدای را که برای ما آنچه را که مردم از بین برده بودند حفظ کرد و آنچه را که پست و بی مقدار کرده بودند بالا برد، چنانکه هشتاد سال بر فراز منبرهای کفر، مورد ست و سرزنش قرار گرفته بودیم و فضائل و مناقب ما را از مردم پوشیده نگاه داشتند و اموال هنگفتی برای دروغ بستن به ما به مردم داده شد و با تمام این احوال خدا برای ما جز بلندی نام نخواست و فضائل ما را آشکار فرمود. و در اولین جلسه ای که به منظور معرفی امام به عنوان ولیعهدی بر پا گردیده بود آن حضرت همین تعبیر را به شکل مختصری بیان داشت:

إِنَّ لَنَا عَلَيْكُمْ حَقًّا بِرَسُولِ اللَّهِ (ص) وَلَكُمْ عَلَيْنَا حَقٌّ بِهَذَا إِذْ آذَيْتُمُ الْإِنْسَانَ ذَلِكَ وَحَبَّ عَلَيْنَا الْحَقُّ لَكُمْ ۴۱.

بخاطر رسول خدا (ص) ما حقی بر گردن شما و شما حقی بر گردن ما دارید پس اگر شما حق ما را به ما اداء کنید ما نیز حق شما را می دهیم.

آنچه جالبتر از این موارد به نظر می رسد، استدلالی است که امام (ع) در برابر مأمون پیش از پذیرش پیشنهاد ولایتعهدی بدان تمسک جسته و او را تلویحاً و به گونه ای در بن بست قرار داد که اساساً منکر حق خلافت برای خود و آباء خود شود و یا دست از سر امام بردارد، گرچه او به اجبار امام را برای پذیرش ولایتعهدی واداشت. امام در برابر او فرمود:

إِنْ كَانَتْ هَذِهِ الْخِلَافَةُ لَكَ وَاللَّهِ جَعَلَهَا لَكَ فَلَا يَجُوزُ أَنْ تَخْلَعَ لِيَأْسَأَ الْبَيْتَ الَّذِي جَعَلَهُ لِيُغَيِّرَكَ وَإِنْ كَانَتْ الْخِلَافَةُ لَيْسَتْ لَكَ فَلَا يَجُوزُ لَكَ أَنْ تَجْعَلَ لِي مَا لَيْسَ لَكَ ۴۲.

اگر این خلافت مال تو است و خدا آن را برای تو قرار داده است در این صورت جایز نیست لباسی را که خدا به تو پوشانده از خود خلع کرده و در اختیار دیگری قرار بدهی و اگر مال تو نیست در این صورت جایز نیست آنچه را که مال تو نیست به دیگران ببخشی.

همچنین امام برای خنثی کردن سیاست مأمون در رابطه با بهره گیری از ولایتعهدی او، در مقام پاسخ از این که چرا ولایتعهدی را پذیرفتی؟ فرمود: به همان دلیلی که جدم داخل شوری گردید. ۴۳ و نیز فرمود:

.....

۴۱ - مقاتل الطالبیین ص ۳۷۵.

۴۲ - عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۳۸ - ۱۳۹. روضة الواعظین ص ۲۲۳.

۴۳ - عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۴۰.

قَدْ عَلِمَ اللَّهُ كِرَاهَتِي لِذَلِكَ فَلَمَّا حُتِبْتُ بَيْنَ قَبُولِ ذَلِكَ وَبَيْنَ الْقَتْلِ اخْتَرْتُ الْقَبُولَ عَلَى

الْقَتْلِ^{۴۴}

خدا می‌داند که من از قبول این امر کراهت داشتم ولی وقتی در وضعی قرار گرفتم که میان قبول ولایتعهدی یا قتل یکی را می‌بایست اختیار کنم بناچار پذیرش ولایتعهدی را بر کشته شدن ترجیح دادم.

بهر حال امام را ناچار کردند که ولایتعهدی را بپذیرد، اما چنانکه گفتیم آن حضرت با تمام قدرت کوشید تا از بهره‌برداریهای سیاسی از این امر جلوگیری شود. در خطبه ای که آن حضرت پس از تشبیت ولایتعهدی خواندند به نکات مهمی اشاره شده است. از جمله فرمودند:

إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَضُدَهُ اللَّهُ بِالسَّدَادِ وَوَفَّقَهُ لِلرَّشَادِ عَرَفَ مِنْ حَقِّنَا مَا جَهَلَهُ غَيْرُهُ...
وَأَنَّهُ جَعَلَ إِلَيَّ عَهْدَهُ وَالْأَمْرَةَ الْكُبْرَى إِنْ بَقِيَ بَعْدَهُ.^{۴۵}

امیرالمؤمنین که خدا او را در رفتن راه راست کمک کرده و در استقامت امرش توفیق دهد از حق ما آنچه را که دیگران انکار کرده بودند به رسمیت شناخت و برای من ولایتعهدی و اگر من پس از او زنده ماندم ریاست کل را قرار داد.

گرفتن اعتراف از مأمون بر این که خلافت، حق اهل بیت است جزو نکات اساسی این مسئله بود که امام آن را دنبال می‌کرد زیرا برعکس آنچه مأمون می‌خواست امام رضا(ع) را به تأیید خلافت خود وادارد، خود مجبور شده بود امامت اهل بیت را تأیید کند. امام شرایطی نیز برای پذیرش ولایتعهدی قرار داد که عملاً او را از مداخله در امور سیاسی و اجتماعی بطور کلی دور نگاه می‌داشت. آن حضرت شرایط خود را بدین ترتیب بیان فرمود:

وَأَنَا أَقْبَلُ ذَلِكَ عَلَىٰ أَنِّي لَا أَوْلِيَّ أَحَدًا وَلَا أُعْزِلُ أَحَدًا وَلَا أَنْقِضُ رَسْمًا وَلَا سُنَّةً وَلَا كُونَ فِي الْأَمْرِ مِنْ تَبَعٍ مُشِيرًا.^{۴۶}

من این امر را می‌پذیرم با این شرایط که به کسی مقام ندهم و کسی را از مقامش عزل نکنم و رسم و روشی را نقض نکنم و فقط از دور، مقام ولایتعهدی را داشته باشم.

.....
۴۴ - عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۳۹.

۴۵ - عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۴۵.

۴۶ - عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۴۸. ر.ک. نورالابصار ص ۱۴۳. ارشاد ص ۳۱۰. کافی ج ۱ ص

۴۸۷. روضة الواعظین ص ۲۲۴ - ۲۲۵. اعلام الوری ص ۳۲۰. بحار ج ۴۹ ص ۳۴ - ۳۵. حیاة الامام الرضا ص ۳۴۷.

دقت در این مسائل نشان دهنده آن است که امام نمی‌خواست مسئولیت وضع موجود و اعمالی را که از طرف حکومت اعمال می‌شود به عهده بگیرد و کسانی گمان کنند که آن حضرت نظارت و یا دخالتی در امور دارد، در این صورت طبعاً کسی او را متهم نمی‌کرد، زیرا مسائلی که در کشور مطرح شده و دستوراتی که به مرحله اجرا گذاشته می‌شد صرفاً از ناحیه خود مأمون تلقی می‌گردید و این امتیاز بزرگی بود که امام (ع) موفق شد از مأمون گرفته و بدین ترتیب مانع از آن شود که بخاطر حضورش در تشکیلات حکومتی بدنامی برای خود فراهم کند، از این رو خود می‌فرمود:

إِنِّي مَا دَخَلْتُ فِي هَذَا الْأَمْرِ إِلَّا دُخُونَ الْخَارِجِ مِنْهُ؟^{۴۷}

من در این امر داخل نشدم مگر مثل داخل شدن کسی که از آن خارج است.

واقیعت این است که امام نمی‌توانست وضعیت ناهنجاری را که محصول نزدیک به دو قرن انحراف بود، بپذیرد. وقتی که محمد بن ابی عباد بالحن اعتراض آمیزی به آن حضرت گفت: چرا مسئولیت ولایتعهدی را نپذیرفته و از موقعیت استفاده نمی‌کنید (تا به ما هم نفعی برسد)؟ امام فرمود اگر این کار به دست من بود و تو نیز همین موقعیت را نزد من داشتی، حقوق تو از بیت المال برابر حقوق مردم عادی می‌شد. (مَا كَانَتْ نَفَقَتُكَ إِلَّا فِي كَيْفِكَ وَ كُنْتَ كَوَاحِدٍ مِنَ النَّاسِ)^{۴۸}

روابط امام رضا (ع) با مأمون از آغاز ولایتعهدی تا شهادت آن حضرت

در اینجا می‌توانیم دو نکته اساسی را بطور اختصار مطرح کنیم:

الف: مأمون پس از آوردن امام رضا (ع) به مرو، جلسات علمی متعددی با حضور افراد مختلفی از علماء تشکیل می‌داد و در این جلسات مذاکرات زیادی بین امام (ع) و سایرین به جریان می‌افتاد و مسائل مورد بحث این جلسات عمده مسائل فقهی و اعتقادی بود. مرحوم طبرسی بخش عمده این مذاکرات را در کتاب خود گرد آورده است.^{۴۹} هدف مأمون از تشکیل این محافل علمی، نشان دادن علم دوستی خود بود که در

۴۷ — عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۳۸.

۴۸ — عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۹۰.

۴۹ — احتجاج ج ۲ ص ۱۷۱ — ۲۳۷ و ر.ک. عیون اخبار الرضا ج ۱ ص ۱۲۶ — ۱۶۷. بحار ج ۴۹

ص ۱۸۹ — ۲۱۶.



این رابطه باید او را متمایز از سایر خلفای عباسی دانست، بخصوص مذاق عقلی او و همراهیش با معتزله او را بر آن می‌داشت تا در برابر اهل حدیث^{۵۰} ایستادگی کرده و از لحاظ علمی آنان را منکوب نماید، اما مسئله در این جا خاتمه نمی‌یافت. مأمون از تشکیل چنین جلساتی هدف دیگری نیز داشت. او می‌خواست با کشاندن امام به بحث، تصویری را که عاقه مردم درباره ائمه اهل بیت (ع) داشته و آنان را صاحب علم خاصی مثلاً از نوع «علم لدنی» می‌دانستند، از بین ببرد.

مرحوم صدوق در این باره می‌گوید: مأمون دانشمندان سطح بالای هر فرقه‌ای را در مقابل امام قرار می‌داد تا حجت آن حضرت را به وسیله آنان از اعتبار بیاندازد و این به جهت حسد او نسبت به امام و منزلت علمی و اجتماعی او بود. اما هیچکس با آن حضرت روبرو نمی‌شد جز آنکه به فضل او اقرار کرده و به حجتی که از طرف امام علیه او اقامه می‌شد، ملتزم می‌گردید.^{۵۱}

در روایتی آمده: هدف مأمون از این کارها جلب نظر امام بوده اما آن حضرت به اصحاب خود فرمود: فریب ظاهرسازیهای او را نخورند، من به دست مأمون به شهادت خواهم رسید.^{۵۲}

احتمالاً این مجالس در اوائل به همین دلیل تشکیل می‌شد وقتی مأمون متوجه شد که تشکیل چنین مجالسی جز ضرر چیزی برای او دربر ندارد به محدود کردن امام، اقدام نمود. از عبدالسلام هروی نقل شده که به مأمون اطلاع دادند: امام رضا مجالس کلامی تشکیل داده و مردم را با علم خویش مفتون می‌سازد، مأمون به محمد بن عمرو طوسی ماموریت داد تا مردم را از مجلس آن حضرت طرد نماید. پس از آن امام در حق مأمون نفرین کرده و از جمله چنین فرمود:

يَا بَدِيعُ يَا قَوِيَّ يَا مَتَّبِعُ يَا عَلِيُّ يَا رَفِيعَ صَلِيَّ عَلِيٌّ مَنْ شَرَّفَتِ الصَّلَاةَ بِالصَّلَاةِ عَلَيْهِ وَأَنْتَمَّ لِي مِنْ ظَلَمَنِي وَأَسْتَحَفَّتْ بِي وَقَرَّةَ الشَّيْطَانِ عَنْ أَبِي.^{۵۳}

ای پدید آورنده زمین و آسمانها، ای پروردگاری که دارای قدرت بی‌پایانی، ای پروردگاری که تغییر و تبدیلی در او راه ندارد، ای پروردگار بلند مرتبت، درود بفرست بر کسی که نماز را با

۵۰ - در مجالس اهل حدیث نیز شرکت می‌کرد . ر.ک. بحار ج ۴۹ ص ۱۸۹.

۵۱ - عیون اخبار الرضا ص ۱۵۲.

۵۲ - عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۸۳. بحار الانوار ج ۴۹ ص ۱۸۹.

۵۳ - عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۷۱.

صلوات و درود به او، شرافت دادی و از کسی که به من ستم روا داشت و مرا سبک کرده و شیعه مرا از در خانه من رانده و متفرق کرد، انتقام مرا بگیر.

این مسئله به صورت یک دلیل عمده برای شهادت امام درآمد. احمد بن علی انصاری می‌گوید: از ابوصلت پرسیدم: چگونه مأمون راضی به قتل امام رضا شد؟ ابوصلت گفت: ... مأمون ولایتعهدی را بدین جهت به امام رضا داد که به مردم نشان دهد آن حضرت به دنیا رغبت دارد و در نتیجه از چشم مردم بیفتد. اما وقتی از امام جز آنچه که برتری او را بر مأمون نشان می‌داد چیزی برای مردم آشکار نمی‌شد، دست به دعوت و جلب متکلمین تمامی سرزمینهای اسلامی زد تا به وسیله آنان، امام را از نظر علمی محکوم و بی‌مقدار ساخته و به موقعیت بسیار بلند علمی او از نظر آنان خدشه‌ای وارد آورد و از این رهگذر نقص آن حضرت، میان عاقه مردم ثابت شود ولی امام با هیچ عالم یهودی و نصرانی ... روبرو نمی‌شد جز آنکه بر او برتری می‌یافت و مردم می‌گفتند: آن حضرت شایسته‌تر از مأمون برای تصدی مقام خلافت است، جاسوسان نیز چگونگی امر را به اطلاع او می‌رساندند. بدین ترتیب بود که مأمون بالأخره دست به مسموم ساختن امام زد.^{۵۴}

ب: نکته دومی که سبب تیرگی روابط مأمون با امام گردید، رفتن امام به نماز عید بود. او از امام خواست تا نماز عید را بخواند اما امام بر مبنای شرایطی که در ابتدای قبول ولایتعهدی با مأمون کرده بود از پذیرش اقامه نماز عید عذر خواست، مأمون اصرار کرد و امام ناچار قبول کرده و فرمود: پس من همچون رسول خدا (ص) به نماز خواهم رفت. مأمون نیز پذیرفت. مردم که انتظار داشتند امام رضا (ع) همچون ملوک با آداب و رسوم خاصی از خانه خارج خواهد شد، شگفت زده دیدند که حضرت با پای برهنه در حالی که تکبیر می‌گوید براه افتاد. امراء که با لباس رسمی و معمول این گونه مراسم آماده بودند با دیدن این وضع یکباره از اسبها فرود آمده و کفش‌ها را از پا درآورده و با گریه و تکبیر گویان پشت سر امام براه افتادند و امام در هر قدم که می‌رفت سه بار تکبیر می‌گفت. گفته‌اند که فضل به مأمون گفت:

إِنَّ بَلَّغَ الرِّضَا الْمُصَلَّى عَلَيَّ هَذَا السَّبِيلِ إِفْتَنَّ بِهِ النَّاسُ وَالرَّأْيُ أَنْ تَسْأَلَهُ أَنْ يَرْجِعَ فَبَعَثَ
إِلَيْهِ الْمَأْمُونُ فَسَأَلَهُ الرَّجُوعَ فَدَعَا أَبُو الْحَسَنِ بِحُفَيْهِ قَلْبَسَهُ وَرَكِبَ وَرَجَعَ.^{۵۵}

۵۴ - عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۲۴۱.

۵۵ - کافی ج ۱ ص ۴۹۰. عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۶۹. روضة الواعظین ص ۲۲۷ - ۲۲۸.



اگر امام رضا بدین صورت به مصلی برسد، مردم فریفته او می‌شوند، بهتر آن است که از او بخواهی برگردد. پس مأمون فردی را فرستاد و از امام خواست که برگردد. آن حضرت کفش خود را خواسته و به پا کرد و سوار شده و برگشت.

احساس خطری که مأمون از این حادثه کرده بود بی تردید او را به این فکر انداخت که وجود امام نه تنها دردی را برای او دوا نمی‌کند بلکه اوضاع را علیه او سخت تحریک خواهد کرد و لذا مراقبانی برای آن حضرت قرارداد تا بدقت او را تحت نظر بگیرند و اخبارش را به مأمون گزارش کنند تا مبادا اقدامی علیه او بکنند.

قبلاً هم دیدیم که گزارشگران، مسائلی را که در رابطه با امام رخ می‌داد به اطلاع مأمون می‌رساندند.^{۵۶}

ولی امام از مطرح کردن مسائلی که برای مأمون خوش آیند نبود، خودداری فرمود. ابوصلت می‌گوید:

وَكَانَ الرَّضَا لِأَيُّبِي الْمَأْمُونِ مِنْ حَقِّ وَكَانَ يُجِيبُهُ بِمَا يُكْرَهُ فِي أَكْثَرِ أَوْقَاتِهِ فَيَغِيظُهُ ذَلِكَ وَيُخْفِئُهُ عَلَيْهِ وَلَا يُظْهِرُهُ لَهُ.^{۵۷}

امام رضا(ع) در رابطه با حق از مأمون وحشتی نداشت و در اکثر اوقات به او چنان جواب می‌داد که ناراحتش می‌کرد و این وضع باعث غضب مأمون و ازدیاد عداوتش نسبت به آن حضرت می‌گردید. ولی غضب و عداوت خود را هرگز به امام آشکار نمی‌کرد.

شیخ مفید آورده است که امام در مجالس خصوصی با مأمون او را نصیحت کرده و از عذاب الهی بیم می‌داد و به خاطر کارهای خلافی که مرتکب می‌شد به نکوهش او می‌پرداخت. مأمون به ظاهر اندرزهای امام را می‌پذیرفت ولی در واقع از این برخوردهای امام سخت ناراحت می‌شد. شیخ نمونه‌ای نیز از اینگونه موارد را ذکر کرده است.^{۵۸}

در موارد دیگری نیز امام صریحاً اعمال او را مورد انتقاد قرار می‌داد. از جمله زمانی که او به پیشروی نظامی در کشورهای غیر اسلامی مشغول بود، خطاب به مأمون چنین فرمود: چرا به فکر ائمت محمد(ص) نبوده و به اصلاح آنها نمی‌پردازی.^{۵۹}

۵۶ - بحارج ۴۹ ص ۱۳۹. مسند الامام الرضا ج ۱ ص ۷۷ - ۷۸. عيون اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۵۳

به نقل حیاة الامام الرضا ص ۲۱۴.

۵۷ - عيون اخبار الرضا، ج ۲ ص ۲۴۱.

۵۸ - الارشاد، ط بصیرتی، قم، ص ۳۱۵.

۵۹ - ر.ک. مسند الامام الرضا ج ۱ ص ۷۴.

شهادت امام

از مطالبی که در بالا بدان اشاره شد معلوم می‌شود که مأمون از آوردن امام به مرو به نتایج مطلوبش دست نیافته بود. چنانچه وضع به همین منوال ادامه می‌یافت احتمالاً ضررهای غیرقابل جبرانی نیز برای او در پی داشت. مأمون که از کشتن برادر خود برای رسیدن به خلافت خودداری نکرده بود و بعدها از کشتن وزیر خویش که برای رسیدن او به خلافت آن همه زحمت کشیده بود احساس نگرانی نکرد، این بار نیز همانند اجداد جنایتکار خود به منظور حفظ خلافت، برای کشتن امامی دیگر از امامان شیعه اقدام به توطئه کرده و آن حضرت را با سیاست‌بازیهایی خاص خود به شهادت رسانید.^{۶۰} و به مردم چنان وانمود کرد که از رحلت امام بسیار غمگین و افسرده شده است بطوری که سه شبانه روز حاضر به ترک آرامگاه امام نگردید. توسل به تزویر او در این جهت چنان گرا و ظاهر فریب بود که حتی اقلیتی از علمای شیعه نیز حاضر به پذیرفتن شهادت آن حضرت به دست او نشده‌اند و اربلی از جمله آنهاست.^{۶۱} این در حالی است که اکثریت علمای شیعه و در رأس آنها صدوق که مفصل‌ترین کتاب را پیرامون اخبار امام به نگارش درآورده است، به صراحت و با استناد به روایات زیادی، شهادت امام را به دست مأمون تأیید کرده است.^{۶۲}

امام در برابر تبلیغات عباسیان علیه علویان

به یقین می‌توان گفت که از مهمترین مشکلات عباسیان در دوران خلافتشان، شورشهایی بود که توسط علویان علیه آنها برپا می‌شد که اکثراً نیز زیدیه در آنها شرکت فعالی داشتند.

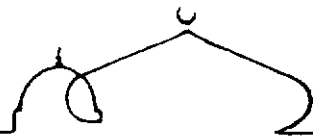
با گذشت دوران سَفاح که حتی آن دوره نیز شامل یک قیام شیعی علوی — قیام شریک بن شیخ المهری — در خراسان بود در زمان منصور، مهدی، هادی، هارون و... مرتباً و هر چند گاه شورشهایی بر ضد خلافت عباسیان برپا می‌شد، از این رو اکثر خلفای عباسی در سرکوبی علویان، بیرحمانه‌ترین رفتارها را در پیش می‌گرفتند. شعله‌های این

.....

۶۰ — مقاتل الطالبیین ص ۳۳۷. ارشاد ص ۳۱۶.

۶۱ — کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۸۲ — ۲۸۳. این مسئله را به سید بن طاووس نیز نسبت داده است.

۶۲ — ر. ک. مسند الامام الرضا ج ۱، ص ۱۲۴ — ۱۳۹.



شورشها طی قرون متوالی هر چند وقت یکبار از گوشه‌ای از کشور پهناور اسلامی سر به آسمان برمی‌داشت چنانکه این مسئله در قرن سوم و چهارم به صورت یک مشکل جدی مطرح بود. حتی در واپسین روزهای حکومت بنی عباس، هنوز برخی از سلاطین همچون محمد خوارزمشاه می‌کوشیدند به بهانه این که خلافت اسلامی از آن علویان است از اطاعت خلفای عباسی سر پیچی نمایند.

ورای این سرکوبیها که داستان آن را در کتب تاریخ بخصوص کتاب مهم اصفهانی تحت نام *مقاتل الطالبیین* می‌توان یافت، عباسیان به منظور طرد علویان از جامعه به شیوه‌های دیگری نیز متوسل می‌شدند که از مهمترین آنها تبلیغات زهر آگین آنان در شکل‌های مختلف به هدف بی اعتبار کردن شخصیت علمی علویان نزد مردم بود. خدشه وارد ساختن به تصورات مردم در رابطه با عظمت خاندان رسالت تنها هدف مهمی بود که از طرق مختلف توسط عباسیان دنبال می‌شد و در هر زمان، متناسب با شرایط و اوضاع و احوال آن زمان به تبلیغات خود شکل می‌دادند. یکی از شیوه‌های تبلیغاتی عباسیان بر ضد علویان — که احتمالاً مروج اصلی آن هارون الرشید بود و یا در دوران او شایع کردند — این بود که می‌گفتند علویان آنچنان حقی برای خود قائلند که سایر مردم را «عبید» و برده خود می‌دانند. آنها این مفهوم را از روایاتی که در رابطه با برتری اهل بیت (ع) یا مفهوم امامت و برتری و برگزیدگی (اصطفاء) از خود پیامبر و ائمه شیعه نقل شده است، گرفته و در تبلیغات خود از آن سوء استفاده می‌کردند در حالی که در این گونه روایات، تنها اطاعت بی چون و چرای مردم از امام خاطر نشان شده است و این مفهومی است غیر از آنچه بنی عباس بخورد مردم می‌دادند زیرا بنی عباس در تبلیغات خود برای مردم می‌گفتند: علویان شما را برده خود دانسته و بدین ترتیب شما را مورد تحقیر قرار می‌دهند و طبیعی است که این گونه شایعات بی اساس عده‌ای از مردم ساده لوح را بر دوری از علویان وا می‌داشت. ما دو شاهد تاریخی بر این مطلب در دست داریم. یکی حادثه‌ای است که میان محمد بن ادریس شافعی و هارون الرشید پیش آمده بود، گویا شافعی از کسانی بود که نسبت به اهل بیت اظهار علاقه کرده و ارادت نشان می‌داد و اشعاری نیز در این رابطه از او نقل شده است.^{۶۳}

وقتی شافعی به یمن رفت مدت یکسال در آن دیار اقامت گزید و به هارون خیر

.....
۶۳ - ر.ک. تاریخ تشیع در ایران ص ۲۹ - ۳۰.

دادند که شافعی به همراهی یکی از علویان در صدد قیام بر علیه تو هستند در حالی که این گزارش بنا به نقل رسیده، صحت نداشته است.

رشید از شنیدن این خبر خشمگین شده و دستور توقیف شافعی و فرستادن او را به پایتخت صادر کرد. او را همراه با برخی از اصحابش در پایتخت حاضر کردند. این خبر به محمد بن حسن شیبانی فقیه حنفی که در خدمت هارون بود رسید و او برای آنکه این حرکت بر دسیسه چینی او نسبت به شافعی حمل نشود از هارون خواست تا از او بگذرد، ولی هارون این درخواست را رد کرد. وقتی شافعی در برابر هارون قرار گرفت موضوع قیام را جداً تکذیب کرده و افزود:

أَوَلَيْسَ فِي الْتَّاسِ عَلَوِيٌّ إِلَّا وَظَنُّ أَنَّ النَّاسَ لَهُ عَبِيدٌ فَكَيْفَ أُخْرِجُ رَجُلًا يُرِيدُ أَنْ
يَجْعَلَنِي عَبْدًا.

آیا چنین نیست که علویان مردم را برده خود می‌دانند، در این صورت چگونه من مردی از آنها را بر جنگ علیه تو علم کنم که خود مرا در صورت پیروزی برده خود خواهد کرد.

هارون از این سخن خشنود شده و او را خلعت علماء پوشانید.^{۶۴}

البته همچنانکه گفته شد شافعی در حب آل محمد (ص) اصرار فراوان داشت، اما بعید نمی‌نماید که تبلیغات عباسیان در او نیز مؤثر افتاده باشد.

شاهد دیگر روایتی است که بسیاری از مصادر آن را نقل کرده‌اند. مرحوم کلینی آورده که محمد بن زید طبری گفت: من بالای سر امام رضا (ع) ایستاده بودم در حالی که گروهی از بنی هاشم نیز در کنار او بودند، از جمله اسحاق بن حسین عباسی، امام ربه او کرده و فرمود:

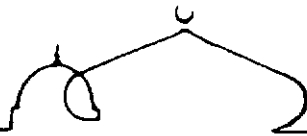
يَا اسْحَاقُ بَلَّغْنِي أَنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ إِنَّا نَزَعْنَا أَنَّ النَّاسَ عَبِيدٌ لَنَا لَا وَقَرَّابَتِي مِنْ رَسُولِ
اللَّهِ (ص) مَا قَلْتُهُ وَلَا سَمِعْتُهُ مِنْ آبَائِي فَأَلِّهِ وَلَا بَلَّغْنِي عَنْ أَحَدٍ مِنْ آبَائِي فَأَلِّهِ وَلَكِنِّي أَقُولُ: النَّاسُ
عَبِيدٌ لَنَا فِي الْقَاعَةِ فَوَالِ لَنَا فِي الدِّينِ قَلْبِيْلِيغِ الشَّاهِدِ الْغَائِبِ.^{۶۵}

یا اسحاق به من خبر رسیده که مردم می‌گویند: ما آنها را بردگان خود می‌پنداریم، نه، قسم به قرابتی که با رسول خدا (ص) دارم، نه من خود چنین چیزی گفته‌ام و نه از یکی از اجدادم شنیده‌ام که

.....

۶۴ - الفتوح، ابن اعثم کوفی، ج ۸ ص ۲۴۸ - ۲۴۹.

۶۵ - کافی ج ۱ ص ۱۸۷. امالی طوسی ج ۱ ص ۲۱. امالی مفید ص ۱۵۶. مسند الامام الرضا ج ۱



چنین بگوید و نه از یکی از پدرانم به من چنین روایتی رسیده ولی من می‌گویم: مردم در این که اطاعت ما بر آنها واجب است فرمانبردار ما و از نظر دینی موالیان و دوستان ما هستند. این مطلب را حاضرین به غایبین برسانند.

در روایت دیگری از ابوصلت آمده که به امام عرض کردم: مردم چه چیزهایی از شما نقل می‌کنند! امام فرمود: چه چیزی از ما نقل می‌کنند؟ گفتم: می‌گویند: شما ادعا دارید که مردم بردگان شما هستند، امام فرمود:

ای پروردگاری که آسمانها و زمین را گستردی و دانای پنهان و آشکاری، تو شاهی که من چنین نگفته‌ام، از پدران خود نیز هرگز نشنیده‌ام چنین بگویند، تو آگاهی از ستمهایی که از این مردم به ما روا داشته می‌شود که این هم یکی از آنها است. بعد امام روبه من کرد و فرمود: اگر چنانکه از ما حکایت می‌کنند ما همه مردم را بردگان خود می‌دانیم پس به چه کسی آنها را می‌فروشیم؟ گفتم: راست می‌فرمایید یابن رسول الله. سپس امام به فرق میان ولایت و برده دانستن مردم پرداخته و فرمود: ای عبدالسلام آیا تو منکر ولایتی هستی که خدا به ما عطا فرموده؟ گفتم: نه به خدا پناه می‌برم، من ولایت شما را قبول دارم.^{۶۶}

این دو روایت به خوبی نشان می‌دهد که بنی عباس چگونه با گرفتن سوژه‌ای از یک مسئله حق (ولایت)، کوشیده‌اند مردم را از ائمه (ع) دور نگاه دارند.

جعل حدیث و نسبت دادن آن به ائمه اهل بیت (ع) به منظور تخریب شخصیت آنها در میان مردم نیز نوع دیگری از تبلیغات مخالفین آنها بود که غیر عباسیان در آن نقش فعالی داشتند، امام رضا (ع) پرده از روی این خیانت خطرناک نیز برداشته و در روایتی که از آن حضرت آمده می‌فرماید:

مخالفین ما احادیثی در رابطه با فضائل ما از پیش خود ساخته و به ما نسبت می‌دهند که از این کار نظر خاصی دارند و این احادیث بر سه دسته تقسیم می‌شود:
دسته اول روایات غلوآمیز است که ما را بالاتر از آنچه هستیم نشان می‌دهد؛
دسته دوم روایات تقصیر که ما را پائین‌تر از آنچه هستیم نشان می‌دهد؛
دسته سوم روایاتی است که در آن به عیوب دشمنان ما تصریح شده است.

.....

۶۶ - عبون اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۸۳، امالی مفید، ط نجف، ص ۱۴۸، امالی طوسی ج ۱ ص ۲۱.

مسند الامام الرضا ج ۱ ص ۹۶.

مردم وقتی روایات غلوآمیز را می‌بینند، شیعیان ما را تکفیر کرده و عقیده به ربوبیت ما را بدانها نسبت می‌دهند و وقتی روایات دسته دوم را می‌بینند، به ما در حد مفهوم آنها اعتقاد پیدا می‌کنند و وقتی عیوب دشمنان ما را می‌شنوند به ما همان نسبتها را می‌دهند.^{۶۷}

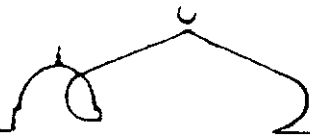
روایت فوق نشان می‌دهد که چگونه سعی شده ائمه اهل بیت و شیعیان آنها را به انحاء مختلف، بد معرفی کرده و مردم را نسبت به آنان بدبین سازند.

امام رضا(ع) و مسائل کلامی

دوران امام رضا(ع) از دورانهایی است که بحثهای کلامی از ناحیه جریانات گوناگون فکری وجود داشته است. دو گروهی که ما آنها را به نامهای معتزله و اهل حدیث می‌شناسیم در برپایی این جدالها و کشمکشهای فکری، بیشترین سهم را دارا بوده‌اند، با این که خلفای عباسی هر کدام به نحوی در این مسائل مشارکت می‌کردند اما در قیاس با مأمون اصلاً نمی‌توان آنها را در رابطه با گرایشهای فکری مطرح نمود، تنها از زمان مأمون به بعد است که خلفاء بصورت جدی در مسائل فکری و کلامی شرکت کرده‌اند.

در برابر این دو گروه، که یکی عقل را بر نقل ترجیح می‌داد و دیگری (اهل حدیث) به عکس آن عمل می‌نمود، امام رضا(ع) می‌کوشید تا موضع خود را بیان کند. از این روست که بخش عمده روایاتی که از آن حضرت نقل شده، پیرامون مسائل کلامی آنها در شکل پرسش و پاسخ و یا احیاناً مناظرات است. طبیعتاً چون امام رضا(علیه السلام) مدتی در سمت ولایتعهدی، بر خوردهای آشکارتری داشت لذا این مناظرات بیشتر پیش می‌آمد، بخصوص که مأمون نیز در اوائل به دلایل متعددی به منظور ترتیب و تشکیل چنین جلساتی سعی وافری از خود نشان می‌داد.

در میان این مباحث، آنچه از همه بیشتر مطرح می‌شد بحثهای مربوط به امامت بود که یک پایه آن بر عقل و پایه دیگرش بر نقل استوار بوده است. البته مباحث مختلف مربوط به توحید بویژه صفات خداوند، از جمله صفت عدل که ارتباط مستقیمی نیز با جبر و اختیار داشت، از داغ‌ترین بحثهای کلامی در طول چندین قرن در میان مسلمین بوده است. آغاز این بحثها از اواخر قرن اول و گسترش آن در نیمه دوم قرن دوم صورت پذیرفت.



ما در بیان شرح حال ائمه در گذشته، گاه و بیگاه مسائل کلامی را مطرح می‌کردیم ولی در اینجا می‌کوشیم تا به نحوی مسائل جاری آن زمان را که نسبت به زمان قبل از آن گسترش بیشتری داشته و از کیفیت بالاتری برخوردار بود، مطرح کرده و موضع امام رضا(ع) را که در اوج گیری این مسائل نقش مهمی در بیان آراء امامیه به عهده داشته، بیان کنیم.

محدودیت‌هایی که عباسیان برای علویان و شیعیان فراهم کرده بودند غالباً باعث دوری شیعیان از ائمه بوده و از نظر فراگیری اعتقادات، مشکلاتی برای آنها فراهم می‌کرد لذا از ابی نصر بزنطی نقل شده که خدمت امام عرض کردم:

إِنَّ أَصْحَابَنَا بَعْضُهُمْ يَقُولُونَ بِالْجَبْرِ وَبَعْضُهُمْ يَقُولُونَ بِالْإِسْطِطَاعَةِ.

از شیعیان گروهی اعتقاد به جبر پیدا کرده و گروهی قائل به اختیار هستند و از امام خواستم تا حقیقت مسئله را بیان فرمایند.^{۶۸}

و در روایت دیگری یکی از شیعیان خطاب به امام گفت:

بِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صِيفٌ لَنَا رَبِّكَ فَإِنَّ مَنْ قَبَلْنَا قَدْ اخْتَلَفُوا عَلَيْنَا؟^{۶۹}

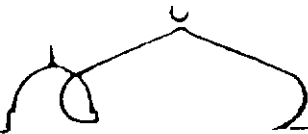
یابن رسول الله خدا را برای ما توصیف کن، زیرا میان اصحاب ما در شناخت خدا اختلاف زیادی پیدا شده است.

مشکل مهمتری که وجود داشت، اهل حدیث بود، کسانی که تنها خود را متعهد به قبول ظواهر آیات و روایات دانسته و تحت تأثیر برخی از سوءتفسیرهای مغرضانه‌ای که از طرف بنی امیه و یا یهودیان سرچشمه گرفته و ترویج شده بود، قرار می‌گرفتند و ظاهر آیات و روایات را که دال بر تشبیه بود، می‌پذیرفتند. این افراد هرگز حاضر به یک جمع‌بندی کلی از آیات و تکیه به محکّمات، که می‌توانست متشابهات را تفسیر کرده و مشکل تشبیه را حل کنند، نبودند. اینان روایاتی نقل کرده و با استناد به آن روایات، خدا و صفات او را طوری تفسیر می‌کردند که او را به شکل یک انسان تصویر کرده و برای او اثبات چشم و دست و پا... می‌کردند.

طبعاً شیعیان که خود را متعهد به روایات می‌دیدند در برابر این روایات، و امانده و از امام(ع) در این رابطه پرسش می‌کردند هرّوی می‌گوید: از امام درباره حدیث: إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ يَرُؤُونَ رَبَّهُمْ مِنْ مَنَازِلِهِمْ فِي الْجَنَّةِ (مؤمنین در بهشت خدا را از منازلشان زیارت خواهند

۶۹ — توحید شیخ صدوق ص ۴۷.

۶۸ — توحید شیخ صدوق ص ۳۳۸.



کرد) که اهل حدیث این روایت و روایاتی دیگر از این نوع را دال بر رؤیت بصری خداوند در قیامت می‌دانند، پرسیدم. امام به تفصیل به بررسی این روایات پرداخته و قسمتی را از اساس غیر صحیح خوانده و برخی را نیز با استفاده از آیات و روایات دیگر و مقدمات عقلی توجیه نمود.^{۷۰}

و در روایت دیگری در این باب به صراحت فرمود:

مَا شَهِدَ بِهِ الْكِتَابُ وَالسُّنَّةُ فَتَحْنُ الْفَائِلُونَ بِهِ.^{۷۱}

هر آنچه را که کتاب و سنت صحت آن را تأیید می‌کنند، ما آن را می‌پذیریم.

شیعه که از ابتدا از موضعی بر مبنای نفسی تشبیه و جبر برخوردار بودند، با این دو مسئله (تشبیه و جبر) که مروج آن یهودیان و متأثرین از آنها و نیز حکام اموی بودند، مبارزه می‌کردند. اما به دلایلی که از جمله آنها وجود غلات در میان شیعه و تبلیغات نادرست و تحریف کننده درباره عقاید آنها و همچنین عدم فهم درست نظرات آنها — که از جهتی با معتزله تفاوت‌هایی داشت — باعث شد، برخی شیعه را به داشتن عقیده تشبیه متهم نمایند. این تهمت در قرن چهارم هجری، تا زمانی که مرحوم شیخ صدوق کتاب توحید خویش را تألیف نمود، در میان جمعی از مخالفین شیعه وجود داشته است، از این رو شیخ صدوق کتاب توحید خود را به منظور ابطال همین تهمتهای نادرست مخالفین تألیف کرد و این حقیقتی است که شیخ صدوق در همان آغاز کتاب توحید به عنوان انگیزه اصلی تألیف آن به ذکر آن پرداخته است. این مشکل در زمان خود امام رضا (ع) نیز وجود داشته است و سبب آن نقل پاره‌ای از روایات حاکی از تشبیه — که غلات آنها را بیشتر به منظور توجیه عقاید مبنی بر تشبیه خودشان از قبیل حلول روح خدا در وجود امام و امثال آن، آورده بودند — بود. حسین بن خالد می‌گوید: به امام عرض کردم: مردم ما را معتقد به تشبیه و جبر می‌دانند و این به دلیل روایاتی است که از آباء شما نقل شده است. امام پاسخ بسیار جالبی داده و فرمودند:

ای پسر خالد! بگو ببینم روایاتی که می‌گویی از آباء من پیرامون تشبیه و جبر آمده زیادتر است یا آنچه که در این زمینه از خود پیامبر (ص) روایت شده؟ گفتم: آنچه از رسول خدا (ص) نقل شده بیشتر است. امام فرمود: پس باید بگویند رسول خدا قائل به تشبیه و

.....

۷۰ — توحید ص ۱۱۷. عیون اخبار الرضا ج ۱ ص ۱۱۵.

۷۱ — توحید ص ۱۱۳. کافی ج ۱ ص ۱۰۰.



جبر بوده است. گفتیم: آنها می‌گویند رسول خدا(ص) این کلمات را نفرموده است بلکه به دروغ به او بسته‌اند. امام فرمودند: بگویند آباء من نیز چنین چیزی نفرموده بلکه این روایات را به نام آنها جعل کرده‌اند. بعد امام(ع) فرمود: هر کس قائل به تشبیه و جبر باشد کافر و مشرک می‌شود و ما در دنیا و آخرت از او بیزاریم. امام پس از بیان این مطالب، آن روایات را ساخته دست غلات دانسته و از شیعیان خواست تا آنها را از خود طرد کنند^{۷۲}. به علت وجود همین شبهات بود که امام رضا(ع) بطرز روشنی ضدیت موضع شیعه را با اهل حدیث برملا کرده و در تعابیر گوناگونی که مقداری از کلمات امیرالمؤمنین(ع)^{۷۳} و مقداری دیگر از خود آن حضرت است، عقیده تنزیه را تشریح فرموده است. در اینجا به نمونه‌هایی در این باب توجه می‌کنیم:

در مقابل همین اعتقاد به تشبیه و جبر بود که امام از قول آباء گرامش از رسول خدا(ص) روایت کرده که آن حضرت فرمودند:

مَا عَرَفَ اللَّهُ مِنْ شَبْهَةٍ بِخَلْقِهِ وَلَا وَصْفَهُ بِالْعَدْلِ مَنْ نَسَبَ إِلَيْهِ ذُنُوبَ عِبَادِهِ؟^{۷۴}

هر کسی که خدا را به آفریدگانش تشبیه کرده او را نشناخته و کسی که گناهان بندگان را به او نسبت دهد او را عادل ندانسته است.

این روایت بخوبی در نفی هر دو اعتقاد (تشبیه و جبر) گویا است. و در روایت دیگری امام(ع) اعتقاد به تشبیه را که به بدترین شکل در میان اهل حدیث رواج داشت، اعتقاد کفرآمیزی نامید. داود بن قاسم می‌گوید: از علی بن موسی الرضا(ع) شنیدم که می‌فرمود:

مَنْ شَبَّهَ اللَّهَ بِخَلْقِهِ فَهُوَ مُشْرِكٌ وَمَنْ وَصَفَهُ بِالْمَكَانِ فَهُوَ كَافِرٌ^{۷۵}

هر کس خدا را به آفریدگانش تشبیه کند مشرک است و هر که برای خدا قائل به مکان شود کافر است.

در اینجا برای روشن شدن این که اهل حدیث در مسئله تشبیه کار را به چه درجه از وقاحت کشانده‌اند بهتر است به برخی از روایات آنها اشاره‌ای داشته باشیم:

.....

۷۲ - توحید ص ۳۶۳. عیون اخبار الرضا ج ۱ ص ۱۴۲.

۷۳ - امام رضا(ع) گاهی عیناً خطبه‌های امیرالمؤمنین(ع) را نقل می‌فرمودند. ر.ک. توحید ص ۶۹.

عیون اخبار الرضا ج ۱ ص ۱۲۱.

۷۴ - توحید ص ۴۷.

۷۵ - توحید ص ۶۹.

الف: قلوب بندگان خدا در میان دو انگشت او قرار دارد.

ب: خدا روز عَرَفه به آسمان دنیا فرود می‌آید.

ج: در روز قیامت آتش جهنم همچنان شعله می‌کشد تا خدا پاهایش را روی آن بگذارد.

د: و در حدیثی دروغین که از رسول خدا (ص) روایت کرده‌اند آن حضرت می‌گوید: «من پروردگارم را در بهترین شکل آن دیدم».

و این روایات را با همان ظواهر کفرآمیزش پذیرفته‌اند.^{۷۶}

و در روایت دیگری آورده‌اند:

الْكُرْسِيُّ الَّذِي يَجْلِسُ عَلَيْهِ الرَّبُّ مَا يُفْضَلُ مِنْهُ إِلَّا قَدْرَ أَرْبَعِ أَصَابِعٍ.

آن صندلی که خدا روی آن می‌نشیند همه (جسم) خدا را می‌گیرد و تنها مقدار چهار انگشت از آن باقی می‌ماند.

و آنگاه ابوبکر این ابی مسلم اضافه می‌کند:

إِنَّ الْمَوْضِعَ الَّذِي يُفْضَلُ لِمُحَمَّدٍ (ص) لِيُجْلِسَهُ مَعَهُ.^{۷۷}

مقداری که از صندلی خدا باقی می‌ماند مخصوص رسول خدا (ص) است تا خدا او را در کنار خودش بنشاند.

این نمونه‌ای از عقاید نادرستی بود که اهل حدیث سخت به آن معتقد بودند و طبیعی است که اساس اعتقاد به خدا را در حد شرک و کفر از حقیقت به دور نگاه می‌داشت.

از مسائلی که از اهمیت کلامی زیادی برخوردار بود مسئله رؤیت خدا بود، مسئله‌ای که حتی اشاعره با تمام کوششی که در این راه بکار بردند، نتوانستند از آن خلاصی یابند و در نهایت همچون اهل حدیث اعتقاد به رؤیت خدا در روز قیامت را باور داشتند. برای اثبات این اعتقاد، به رؤیت پیامبر که در برخی از متشابهات آیات قرآن آمده، مانند «لَقَدْ رَأَى نَزْلَةَ أُخْرَى» و احادیثی که پیرامون آن نقل شده استناد شده است.

امام رضا (ع) در ردّ این برداشت و استدلال به آن و به عنوان انکار رؤیت بطور کلی فرمودند: در دنبال این آیه، آیه دیگری نازل شده که آنچه را که رسول خدا دیده روشن می‌کند: «مَا كَذَّبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى» (آنچه را که پیامبر با دل خود — نه به چشم — دیده

۷۷ — طبقات الحنابلة، ج ۲ ص ۶۷.

۷۶ — ر.ک. طبقات الحنابلة ج ۲ ص ۲۳.

تکذیب نمی‌کند) و پس از این آیه می‌فرماید: «لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى» (پیامبر پاره‌ای از آیات بزرگ خدایش را دیده) و روشن است که آیات خدا، غیر از خود خدا است چنانکه در جای دیگری فرموده: «لَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا» (هیچ کس به خدا احاطه علمی نمی‌تواند پیدا کند). اگر کسی بتواند او را به چشم ببیند پس به او احاطه علمی پیدا کرده و خدا مورد معرفت او قرار گرفته است. ابوقرّه گفت: آیا شما روایات را تکذیب می‌کنید؟ امام فرمود:

إِذَا كَانَتِ الرِّوَايَاتُ مُخَالَفَةً لِلْقُرْآنِ كَذَّبْنَاهَا^{۷۸}

وقتی روایات مخالف با قرآن باشد من آن را تکذیب می‌کنم.

امام در تفسیر آیات دیگری که مورد استدلال اهل حدیث بود یعنی آیه «إِلَى رَبِّهَا

نَظِرَةٌ» فرمود:

بِعَنَى مُشْرِفَةً تَنْتَظِرُ ثَوَابَ رَبِّهَا.^{۷۹}

در روز قیامت چهره‌های مؤمنین از زیبایی می‌درخشد و انتظار ثواب پروردگارش را دارند.

و در تفسیر آیه «وَجَاءَ رَبُّكَ...» فرمود: «وَجَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا»^{۸۰}.

امر پروردگارت رسید در حالی که ملائکه صف به صف در جایگاه خود قرار گرفته‌اند.

در عین حال تعبیر ابراهیم بن عباس این است:

كَانَ كَلَامُهُ كُلُّهُ وَجَوَابُهُ وَتَمَثَّلَهُ إِنْتِزَاعَاتٌ مِنَ الْقُرْآنِ.^{۸۱}

سخنان امام رضا (ع) و جوابها و مثالهای آن حضرت بطور کلی از قرآن برداشت شده بود.

تکیه امام بر قرآن در مقابل اقوال دیگران نیز جالب است، موقعی که قول معتزله

نزد امام مطرح شد که به اعتقاد آنها گناهان کبیره بخشوده نمی‌شوند، فرمود:

قَدْ نَزَلَ الْقُرْآنُ بِخِلَافِ قَوْلِ الْمُعْتَزِلَةِ: وَإِنَّ رَبَّكَ لَدُوٌّ مَغْفِرَةٌ لِلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ.^{۸۲}

قرآن برخلاف قول معتزله نازل شده، خدا می‌فرماید: پروردگارتو گناه مردم را می‌بخشد.

از روایات دیگری که اهل حدیث در مقام توصیف آنچنانی خدا بکار گرفته‌اند و

نشانه‌ای از مشبهه بودن آنها است، روایتی است که در آن آمده: «فَإِنَّ اللَّهَ خَلَقَ أَدَمَ عَلَى

.....

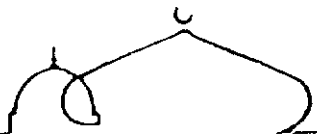
۷۸- توحید ص ۱۱۰. کافی ج ۱ ص ۹۵.

۷۹- عیون اخبار الرضا ج ۱ ص ۱۱۴. امالی صدوق ص ۲۴۶. مسند الامام الرضا ج ۱ ص ۳۷۹.

۸۰- توحید ص ۱۶۲.

۸۱- عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۸۰.

۸۲- سوره رعد آیه ۶.



صُورَتِهِ. احمد بن حنبل می‌گفت: مقصود از این روایت این است که خدا آدم را شبیه به خودش آفریده است. و به منظور تأکید بیشتر در اعتقادش اضافه می‌کرد: اگر ضمیر در «صُورَتِهِ» به خود آدم برگردد، آن وقت کلام خدا بی معنی و لغو می‌شود زیرا قبل از آدم، آدم دیگری نبوده که آدم دوم را شبیه او بیافریند.^{۸۳}

امام رضا(ع) در برابر این استدلال، شأن صدور این کلام را از رسول خدا(ص) چنین فرمودند:

خدا آنها را بکشد قسمت اول روایت را حذف کرده‌اند: **إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ(ص) مَرَّ بِرَجُلَيْنِ يَتَسَاتَبَانِ فَسَمِعَ أَحَدَهُمَا يَقُولُ لِصَاحِبِهِ:**
قَتَحَ اللَّهُ وَجْهَكَ وَوَجْهَكَ مَنْ يَشْهَتُكَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص) يَا عَبْدَ اللَّهِ لَا تَقُلْ هَذَا لِأَخِيكَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ.^{۸۴}

رسول خدا(ص) دو مرد را دید که به همدیگر دشنام می‌دادند و شنید که یکی به دیگری می‌گوید: خدا زشت کند صورت تو و کسی را که به تو شبیه است. رسول خدا(ص) فرمود: ای بنده خدا، به برادرت این چنین نگو که خدا حضرت آدم را شبیه او آفریده است.

روایت نشان می‌دهد که چگونه احادیث در خاندان پیامبر(ص) سالم و محفوظ مانده و در میان دیگران با حذف قسمتی از آن و یا با تصرف در آن، دچار تحریف شده است.

امام در روایتی مردم را از نقطه نظر اعتقاد به صفات الهی، به سه دسته چنین تقسیم فرمود:

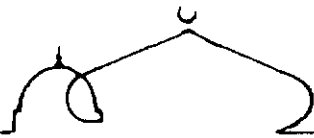
گروهی قائل به تشبیه هستند و گروه دیگری قائل به تعطیل، که اعتقاد هر دو باطل است و راه سوم اثبات صفات خدا بدون تشبیه او به چیزی می‌باشد.^{۸۵}

اهل حدیث برای اثبات دست برای خدا به آیه «بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ» (بلکه دو دست خدا باز است) استدلال کرده‌اند. وقتی از نظر امام(ع) در رابطه با این آیه و تفسیر آن بوسیله مشبهه سؤال شد، فرمود:

اگر منظور از دو دست مانند دستهای انسان باشد، آن وقت خدا باید مخلوق باشد.^{۸۶}

.....

۸۳ - طبقات الحنابلة ج ۲ ص ۱۳۱. ۸۴ - فرج المهموم، صدوق، ص ۱۳۹.
 ۸۵ - عیون اخبار الرضا ج ۱ ص ۱۱۹. ۸۶ - توحید ص ۱۶۸.



روایات متعددی نیز در رابطه با قضاء و قدر و مسئله جبر و اختیار از امام وارد شده که توضیح مبانی آنها نیاز به شرح و بسط زیادی دارد که این مختصر جای آن نیست ولی بطور اشاره لازم است گفته شود که امام در این رابطه نیز حدّ فاصل عقیده معتزله و اهل حدیث را که اولی به تفویض و دومی قائل به جبر است، اختیار فرموده و همان مفهوم «الْأَفْرَبَيْنَ الْأَمْرَيْنِ» حدّش امام صادق (ع) را توضیح داده است.^{۸۷} و برای حسن ختام، به نقل یک حدیث در این باب بسنده می‌کنیم:

حسن بن علی الوشاء می‌گوید: از ابوالحسن (ع) پرسیدم: آیا خدا اختیار انجام کارهای بندگانش را بدست خودشان سپرده است؟ فرمود: خداوند اجلّ از آن است که چنین کند. عرض کردم: پس خدا آنها را اجبار به انجام معاصی می‌کند، فرمود: خدا عادلتر و حکیم‌تر از آن است که چنین کند. سپس فرمود: خدا خطاب به بندگانش چنین می‌گوید:

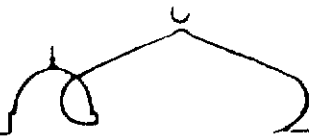
يَا بَنِي آدَمَ إِنَّا أَوْلَىٰ بِحَسَنَاتِكَ مِنْكَ وَأَنْتَ أَوْلَىٰ بِسَيِّئَاتِكَ مِنِّي عَمِلْتَ الْمَعَاصِيَ بِقُوَّتِي الَّتِي جَعَلْتُهَا فِيكَ.^{۸۸}

ای فرزند آدم من از تو سزاوارترم که نسبت کارهای نیک توبه من داده شود و تو سزاوارتر از من هستی که کارهای بد توبه من نسبت داده شود، تو گناهان خود را بوسیله قدرتی که من در وجود تو قرار داده‌ام، انجام می‌دهی.

ما در معارف مربوط به امامت، مطالب با ارزشی از ائمه هدی (علیهم‌السلام) در دست داریم، اما نکته مهم این است که بحث امامت ابتدا صرفاً متکی بر نقل بود، از این رو، در حقیقت یکی از ارکان این بحث نقل است، زیرا از نظر تاریخی متفرع بر این مسئله است که آیا پیغمبر برای جانشینی پس از خود کسی را تعیین کرده یا نه؟ ولی به مرور زمان و با پیدایش معتزله، مسئله کم‌کم شکل عقلی بخود گرفت و برای پاسخ به این سؤال که چه کسی باید پس از رسول خدا (ص) حکومت کند؟ و آیا این شخص باید منصوب از جانب خدا باشد یا مردم؟ مبانی عقلی مطرح گردید و ورای آن، سایر مباحث مربوط به امامت نیز مثل: آیا دو امام در یک زمان می‌توانند این مقام را تصدی نمایند یا نه؟ مطرح شده و بحثهای عقلی فراوانی در حوال و حوش آن درگرفت.

۸۷ - عیون اخبار الرضا ج ۱ ص ۱۲۴.

۸۸ - توحید ص ۳۶۲. کافی ج ۱ ص ۱۵۷. رک. مجموعه الآثار ص ۱۴۴.



بدین جهت تا زمان امام رضا (ع) ما گاهی با بحث نقلی و گاهی با بحث عقلی در رابطه با امامت مواجه می‌شویم، اما در زمان آن حضرت بحثها با تفصیل بیشتری شکل عقلی بخود گرفت و امام رضا (ع) در این رابطه، معارف زیادی را مطرح فرمود. البته دلیل دیگری نیز وجود داشت و آن مطرح شدن حق اهل بیت (ع) برای خلافت بود که مأمون آنرا پذیرفته بود و لذا این بحث شکل جدی به خود گرفته بود. استاد عطاردی در مجموعه ای که به نام مسند الامام الرضا گردآوری کرده، بیش از ۹۰؛ روایت در بخش الامامة آن آورده که قسمتی از آنها مباحث تاریخی مربوط به جریانات امام رضا (علیه السلام) می‌باشد، و در ضمن این روایات، بحثهای عقلی مورد نظر، فراوان دیده می‌شود و به یقین این مقدار بحث عقلی در این رابطه از سایر ائمه در دست نداریم. در این ارتباط، روایت مفصلی را که بحث قرآنی - عقلی مبسوطی پیرامون امامت از طرف امام رضا (ع) در آن مطرح شده، مرحوم کلینی نقل کرده است، روایتی که بطور جامع ابعاد مختلف امامت را مورد بحث قرار داده که می‌تواند به عنوان یک متن جامع در این زمینه بشمار رود.^{۸۹}

روایت مهم دیگری از طریق فضل بن شاذان نقل شده که فرازهای مهمتی از مسائل عقلی مربوط به امامت را مطرح فرموده است. یکی از این فرازها پاسخ به این سؤال است که: **فَلِمَ جَعَلَ أُولَى الْأَمْرِ وَأَمَرَ بِطَاعَتِهِمْ؟** (خدا چرا اولو الامر را قرار داده و مردم را به پیروی از آنان امر کرده است؟) که علل مختلفی برای تعیین امام از طرف خدا عرضه شده است. و یکی دیگر از آن فرازها پاسخ این سؤال است که: **فَلِمَ لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ فِي الْأَرْضِ إِمَامَانِ فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ وَأَكْثَرَهُنَّ ذَلِكَ؟** که پاسخهای جالبی به آن داده شده است. و یکی دیگر این که چرا باید امام از خانواده رسول خدا (ص) باشد؟^{۹۰}

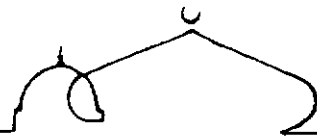
شاید یکی از مهمترین دلایلی که در بیان ارتباط ولایت با توحید مطرح شده، روایتی است که امام (ع) در سر راه خود به خراسان، در نیشابور بیان فرمود و نقش تاریخی چنین روایتی را که در اوج علاقه مردم به آن حضرت بیان گردیده، به خوبی می‌توان حدس زد. در این روایت همانگونه که مشهور است چنین آمده است.

امام از طریق آباء گرامش - چنانکه همه احادیث آن بزرگواران چنین بود - از رسول خدا (ص) نقل کرده که خداوند فرمود:

.....

۸۹ - کافی ج ۱ ص ۱۹۸. اکمال الدین ص ۶۷۵.

۹۰ - عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۹۹.



لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِضْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِضْنِي آمِنَ مِنْ عَذَابِي.

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حصار من است هر کس داخل آن حصار شود از عذاب من در امان خواهد بود.

قَلَّمَا مَرَّتِ الرَّاحِلَةُ نَادَانَا: بِشُرُوطِهَا وَأَتَامِنُ شُرُوطِهَا.^{۹۱}

موقعی که مرکب امام گذشت خطاب به ما فرمود: با شرایطش که من یکی از آن شرایط هستم.

از دیگر فعالیت‌های علنی امام (ع) در مورد امامت، تعبیر زیبایی است که آن حضرت در کنار مأمون — زمانی که مسئله ولایتعهدی را مطرح کرد — فرمود: مأمون حقّی را به ما داد که دیگران آن را نپذیرفتند.^{۹۲}

در هر حال امام رضا (ع) با آزادی نسبی که در طول درگیری مأمون با امین و نیز پس از طرح ولایتعهدی از سال ۲۰۰ تا ۲۰۳ بدست آورده بود، پیرامون مسئله امامت تصریحات زیادی از خود بجا گذاشته است و از جمله تأکید کرد که هیچگونه تقیّه‌ای در اظهار امر امامت ندارد.^{۹۳}

به یقین می‌توان گفت که دوران امام رضا (ع)، از لحاظ گسترش مفهوم امامت میان عموم مردم، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

تا قبل از آن، مسائل مربوط به امامت تنها در میان خواص و محافل علمی مطرح می‌شد اما از لحاظ مطرح شدن این مفاهیم در میان عامه مردم، امام رضا (ع) نقش حساسی را ایفاء فرموده است.

اثبات این مسئله که امامت حق علویان است، از نکاتی است که ولایتعهدی امام (ع) و حرکت تبلیغی ایشان در توضیح معنای امامت و مناظرات آن حضرت، تأثیر منحصر به فردی داشته است.

امام رضا و ایران

در میان امامان شیعه، تنها امامی که در کشور اسلامی ایران دفن شده، امام

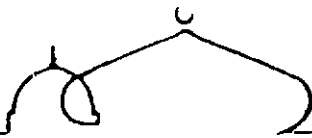
.....

۹۱ — عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۳۴. توحید ص ۲۵ — ۲۶. معانی الاخبار ص ۳۷۱. امالی صدوق

ص ۱۴۲. حلیة الاولیاء ج ۳ ص ۱۹۲، به نقل مسند الامام الرضا ج ۱ ص ۴۵ — ۴۶.

۹۲ — عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۴۵.

۹۳ — عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۲۱۳.



رضا(ع) است، امامی که از بدو ورودش به این سرزمین اسباب خیر و برکت و وجود پر جودش منشأ خیرات و میراث بود. ما در جای دیگر این نکته را که آن حضرت نقش بس مهمی، چه در دوران حیاتش و چه پس از رحلتش — به مناسبت دفن شدنش در ایران — در رابطه با استقرار و گسترش تشیع در ایران داشته است، آورده ایم و اکنون نیز آرزوی هر مسلمان شیعه ایرانی آن است که سالانه یکبار و یا حتی بیشتر به زیارت مرقد شریفش مشرف شود. در اینجا برای حسن ختام لازم دیدم نقلی را از ابن حبان بیاورم که نشان می دهد نه تنها شیعیان بلکه محدثین و مردمان سنی مذهب نیز زمانی احترامی وافر نسبت به قبر آن امام همام از خود نشان داده و به زیارت قبر شریفش نائل شده و بهره می گرفته اند. بنا به نقل ابن حجر افرادی چون ابوبکر بن خُزیمه و ابوعلی الثقفی و عده ای دیگر از مشایخ محدثین به زیارت مرقد شریفش می رفته اند.^{۹۴}

ابن حبان از محدثین و رجالین معروف اهل سنت است که در قرن چهارم هجری می زیسته است. او ذیل نام مبارک امام می نویسد:

علی بن موسی الرضا(ع) بوسیله سَمی که مأمون به آن حضرت خواند، رحلت یافت و این حادثه در روز شنبه، آخرین روز سال ۲۰۳ هجری بود. قبر او در سناباد خارج از نوقان در کنار قبر هارون معروف است. من بارها آن را زیارت کرده ام. وقتی در طوس بودم هیچ مشکلی بر من وارد نمی شد مگر این که به زیارت قبر علی بن موسی الرضا صلوات الله علی جدّه وعلیه، رفته و از خدا حلّ آن را می خواستم و به درجه اجابت می رسید و شدت از من بر طرف می شد. بعد می نویسد:

وَهَذَا شَيْءٌ قَدْ جَرَّبْتُهُ مِرَارًا فَوَجَدْتُهُ كَذَلِكَ أَمَا تَسَاءَلُ اللَّهُ عَلَى مَحَبَّةِ الْمُضْطَفِيِّ وَأَهْلِ بَيْتِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.^{۹۵}

و این چیزی است که بارها آن را تجربه کردم و دیدم نتیجه همان بود، خدا ما را با محبت رسول خدا و اهل بیتش بمیراند.



۹۴ — تهذیب التهذیب ج ۷ ص ۳۸۷.

۹۵ — الثقات، ط هند، ج ۸ ص ۴۵۶ — ۴۵۷.